

# تولّد مدنیّت جهانی (توقیع مورخ ۱۱

مارچ ۱۹۳۶ م)

حضرت شوقی افندی

ترجمه شده. زبان اصلی انگلیسی



## تولّد مدنیّت جهانی

(توقیع مورخ ۱۱ مارچ ۱۹۳۶)

ای دوستان با وفا و ای وارثان فیوضات جمال ابری

نظم جهانی بدیعی که در ضمیر حضرت بهاءالله تصویر و تکوین یافته و کیفیات مخصوصه اش را مهندس کاملش حضرت عبدالبهاء به قلم مبارک رقم زده اکنون رو به ارتفاع است و چون این عبد در بنای آن بنیان رصین شریک و سهم آن یاران نازنین است لازم دید که به اتفاق آن یاران نظر را به صحنه ای که در این پانزده سال پس از صعود حضرت عبدالبهاء به وجود آمده معطوف ساخته در باره اش تفکر و تعمق نمائیم.

ملاحظه فرمائید که بین شواهد مکرر و مستمرّ تحکیم دین بهائی همراه با ارتفاع نظم اداریش از یک طرف با قوای مخربّ مهاجم بر جامعه ای که خود درد تولّد نظم نوزادی را میکشد از طرف دیگر چه تضادّ واضح و آشکاری وجود دارد. هر ناظر منصفی شهادت میدهد که هم در داخل جامعه بهائی و هم در خارج آن، قرائن و علائمی روز افزون موجود است که به نحوی شگفت انگیز بشارت میدهند که زمان تولّد نظم جهانی فرا رسیده است. نظمی که خود طلایه عصر زرین بهائی است.



TRANSLATION

هیچ ناظر بی طرفی از کندی پیشرفت مدنیتی که پیروان حضرت بهاءالله به ایجاد آن مشغولند و همچنین از ملاحظه موفقیت‌های ظاهری و زود گذری که در جهان پدید می‌آید فریب نمی‌خورد و به اشتباه نمی‌افتد و هرگز به غلط چنین استنتاج نمی‌کند که این توفیقات سریع آنی می‌توانند از تأثیرات مرگبار امراض مزمنه که بر مؤسّسات این عصر فاسد عارض گشته ممانعت نمایند زیرا قرائن و علائم زمانه به حدی است که هیچ شخص منصفی اهمّیت و خصائص آنها را نادیده نمی‌گیرد و اگر راه انصاف را پیوید از غور در سلسله حوادث کنونی در می‌یابد که همه آنها نتیجه مشیّت غالبه الهیه است تا نقشه جامع الاطراف و کاملی را در جهان تحقّق بخشد. آن سلسله وقایع از طرفی منادی تقدّم و پیشرفت مؤسّسات غالبه آئین بهائی است و از طرف دیگر نماینده سقوط دستگاهها و قدرتهائی است که از شناسائی حضرت بهاءالله غافل مانده اند. چنانکه می‌فرماید: "زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد ان ربّک لهو الحقّ علامّ الغیوب" و نیز به این بیان مهیمن ناطق: "لعمری سوف نظوی الدنیا و ما فیها و نبسط بساط آخراته کان علی کلّ شیء قدیراً"

و نیز می‌فرماید: "قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظم و اختلف التّرتیب بهذا البدیع الّذی ما شهدت عین الابداع شبهه." "آثار هرج و مرج مشاهده میشود چه که اسبابی که حال موجود است به نظر موافق نمی‌آید."

ای دوستان عزیز و ارجمند این نظم بدیع جهانی که تحقّقش در آیات نازله از قلم حضرت بهاءالله موعود بوده و اصول اساسیه اش در آثار مرکز میثاقش مصرّح گشته مقصدی جز ایجاد اتّحاد کامل نوع انسان ندارد و این وحدت و اتّحاد ایجاد نگردد مگر آنکه موافق و مطابق با اصول و هماهنگ با قوه محرّکه و قوانین حاکمه بر مؤسّساتی باشد که اینک اساس بنیاد نظم اداری بهائی را تشکیل میدهند.

هر سازمانی که بخواهد با موازین کمتر از آنچه که در آئین بهائی نازل شده به کار پردازد یا با نمونه هائی به پیش رود که بر آثار حضرت بهاءالله انطباق نداشته باشد به جائی نمی‌رسد و فقط حدّ اکثر می‌تواند به "صلح اصغر دست یابد که حضرت بهاءالله در باره اش چنین فرمود: "لما نبذتم الصّلاح الاکبر عن ورائکم تمسکوا بهذا الصّلاح الاصغر لعلّ به تصلح امورکم و الذین فی ظلّکم علی قدر"

در همان لوح به فرمانروایان جهان چنین خطاب فرموده:

"ان اصلحوا ذات بینکم اذا لا تحتاجون بکثرة العساکر و مهمّاتهم الاعلی قدر تحفظون به ممالکم و بلدانکم ... ان اتّحدوا یا معشر الملوک به تسکن اریاح الاختلاف بینکم و تستریح الرّعیة و من حولکم ان تم من العارفین. ان قام احد منکم علی الآخر قوموا علیه ان هذا الا عدل مبین."

اما "صلح اعظم" به نحوی که حضرت بهاءالله مقرر فرموده صلحی است که عملاً باید متعاقب زمانی تحقق یابد که جنبه های روحانی و معنوی بر جهان غلبه یافته باشد یعنی زمانی که جمیع نژادها و مذاهب و طبقات و ملل اتحاد و پیوستگی واقعی ناگسستنی داشته باشند. و چنین صلحی بر هیچ اساسی مرتفع نگردد و هیچ دستگاہی آنرا حفظ نتواند مگر آنکه بر پایه احکام و قوانین الهی استوار باشد و آن احکام و تعالیم در نظم جهانی بدیعی که به نام مقدّس حضرت بهاءالله منسوب است مذکور و مکتوب. حضرت بهاءالله در هفتاد سال قبل در لوحی خطاب به ملکه ویکتوریا چنین می فرماید: "و الذی جعله الله الدریاق الاعظم و السبب الاتمّ لصحّته هو اتّحاد من علی الارض علی امر واحد و شریعة واحدة هذا لا یمکن ابدأ الاّ بطیب حاذق کامل مؤید. لعمری هذا جمال الحقّ و ما بعده الاّ الضلال المبین ... فانظروا فیذه الاّیام الّتی اتی جمال القدم و الاسم الاعظم لحوّة العالم و اتّحادهم انهم قاموا علیه باسیاف شاحذة و ارتکبوا ما فزع به الرّوح الامین ... اذا قیل لهم اتی مصلح العالم قالوا قد تحقّق انه من المفسدین"

و نیز در لوحی دیگر می فرماید قوله العزیز:

"الیوم لایق آنکه کلّ باسم اعظم متشبّث شوند. نیست مهرب و مفرّی جز او و ناس را متحد نمایند."

## بلوغ عالم انسانی

اگر به دیده امانت و وفا بنگریم به یقین ملاحظه می کنیم امر حضرت بهاءالله که مقصد اقصایش اتّحاد صوری و معنوی اقوام و ملل عالم است آغاز دوران بلوغ نوع بشر محسوب می گردد. آئین بهائی را نباید فقط ظهوری دیگر از ظهوراتی دانست که مقصدشان احیاء روحانی در سرنوشت دائم التّغییر بشر بوده است. نباید آنرا فقط دینی دیگر در سلسله تکاملی ادیان شمرد و نباید آنرا حتی به منزله اوج و ذروه ادوار نبوّت انگاشت بلکه آئین بهائی را باید مظهر آخرین و عالی ترین مرحله تکامل عظیم حیات اجتماعی بشری در کره زمین به شمار آورد.

پیدایش یک جامعه جهانی و اعتقاد وجدانی به یک وطن بودن عالم و تأسیس مدنیّت و فرهنگ جهانی که باید با اولین مراحل عصر ذهبی دور بهائی مقارن باشد هر چند از لحاظ اجتماعی بالاترین حدّ پیشرفت در سازمان یافتن جامعه بشری محسوب می شود اما یقیناً ترقّی بشر از لحاظ انفرادی بر اثر تحقّق آن جامعه جهانی متوقّف نخواهد شد و الی غیر النّهایه به پیشرفت و تقدّم ادامه خواهد داد.

اگر بیانات حضرت بهاءالله را به درستی ادراک کنیم چنین دریابیم که همان تغییرات نهانی و توصیف ناپذیر و جامع التأثیری که با دوره بلوغ جسمانی یک فرد همراه و مثلاً برای رسیدن میوه درخت لازم است. برای تکامل نظام جامعه انسانی نیز ضرورت می یابد. و دیر یا زود باید مرحله مشابهی در بلوغ حیات اجتماعی نوع انسان پدیدار شود و موجب ظهور و بروز آثاری اعجاب انگیز تر در روابط جهانی گردد و عالم انسانی را بقوای مجّهب سازد که بتواند به مرور دهور آنچه را برای فوز و وصول به سرنوشت عالی و متعالی اوست تدارک بیند. اگر به درستی عظمت دعوی رسالت حضرت بهاءالله را دریابیم یقین خواهیم کرد که پدید آمدن چنین مرحله بلوغی در نظام حا که بشری با ظهور آئین بهائی پیوستگی خواهد داشت.

حضرت بهاءالله در یکی از فقرات مهمّه آثارش به کمال صراحت از حقیقت این اعتقاد ممتاز بهائی با بیانی قاطع چنین ناطق گشته:

"ولکن قدرنا ظهور الكلمة و ما قدر فیها بین العباد علی مقادیر الّتی قدرت من لدن علیم حکیم و انّها لو تجلّی علی العباد بما فیها لن یحملنّها احدا فانظر الی ما نزل علی محمد رسول الله و انه حین النزول قدر له کنوز المعانی علی ما ینبغی له من لدن مقتدر قدیر ولكنّ النّاس ما عرفوا منه الاّ علی مراتبهم و مقاماتهم و کذلک انه ما کشف لهم وجه الحکمة الاّ قدر حملهم و طاقتهم فلما بلغ النّاس الی البلوغ تجلّی علیهم بما فیہ فی سنة السّتین حین الّذی ظهر جمال القدم باسم علیّ قبل نبیل ..."

حضرت بهاءالله در تبیین این حقیقت اصلیه چنین مرقوم داشته:

"جمیع کائنات مرتبه یا مرحله بلوغی مخصوص دارند بلوغ شجر در وقتی است که ثمر ظاهر شود ... حیوان نیز مرحله رشد و کمالی دارد و در عالم بشر بلوغ در وقتی است که عقل و درایت انسان به اعظم درجه رشد و قوّت رسد ... بر همین منوال حیات اجتماعی عالم انسان نیز مراحل و مراتبی دارد در وقتی در مرحله طفولیت بود و در وقت دیگر در عنفوان شباب اما حال به مرحله بلوغ موعود رسیده آثارش از جمیع جهات نمودار است ... آنچه در مراحل بدوی و محدود گذشته بشر نیازمندیهای نوع انسان را بر طرف می ساخت از عهده حوائج دوره تجدد و بلوغ بر نیاید زیرا انسان دیگر از آن مراحل بدوی محدود گذشته است و امروز باید فضائل و قوای تازه یابد و به موازین اخلاقی و استعدادی جدید مزین گردد. انسان در این زمان به مواهب و فیوضات جدیدی مخصّص گشته است و دیگر آن مواهب و فیوضاتی که در ایام صباوت داشت هر چند در وقت خود کافی و وافی بود امروز از تکافوی حوائج مرحله بلوغش عاجز است." (ترجمه)

## طی مراحل ائتلاف و امتزاج

چنین بحرانی را که در حیات نظام اجتماعی بشری بوجود آمده میتوان به مراحل اخیر تکامل جمهوری بزرگ امریکا تشبیه کرد که حکومت متّحده ای را به صورت فدرال به وجود آورد و میتوان گفت که آغاز دوران بلوغ ملت امریکا وقتی بود که مردمش عواطف ملی جدیدی یافتند و نوعی تمدّن تازه به وجود آوردند که بی نهایت غنی تر و والا تر از آن بود که هر یک از ولایات متّحده به تنهایی می توانستند به تحقّقش امیدوار باشند. پس میتوان گفت که در محدوده مرزهای این کشور، تشکیل چنان حکومتی به منزله نقطه اوج در سلسله مراتب حکومت بشری بوده است زیرا سبب شد که عناصر مخالف و پراکنده یک جامعه منقسم را در نظامی مرتبط و متشکل با هم تلفیق دهد و امتزاج بخشد. هر چند که چنین موجودیت و چنین نظامی ممکن است مستمراً بر قدرت متشکله و اتّحاد حاصله اش بیفزاید و تمدّن نوزادش را رشد و نموّی بیشتر بخشد ولیکن این تغییرات در ماهیت آن نظام خللی نمی اندازد زیرا باید متوجه بود که اصولاً ترتیب مبنائی که برای تحقّق چنان نظامی لازم بوده است در اساس بنیان نهاده شده و قوه محرّکه ای که برای استمرار و تعیین مسیرش ضرورت داشته به راه افتاده است زیرا برای ملت امریکا بالاتر از وحدتی که آن ملت در محدوده جغرافیائی خویش بدست آورده است تصوّر نتوان کرد فقط میتوان گفت که ملت امریکا هنوز به اوج سرنوشت خویش نرسیده است سرنوشتی که به موجب آن باید عنصر سازنده واحد بزرگتری باشد که جمیع نوع انسان را در بر گیرد. اما اگر امریکا را به عنوان یک واحد مجزی در نظر بگیریم در می یابیم که در سیر ائتلاف و امتزاج حیات اجتماعی انسان، حکومت فدرال امریکا به عالی ترین و آخرین درجه تحقّق وحدت ملی رسیده است و به سوی چنین مرحله ایست که هیئت جامعه بشری در سیر تکاملش به پیش میرود. بهائیان را اعتقاد بر این است که دیانتی را که پروردگار توانا به واسطه حضرت بهاءالله ظاهر فرموده با مقتضیات مرحله بلوغ عالم انسان مطابق است و این بلوغ اوج دوران تکاملی است که بشر را از مرحله کودکی به مرحله رشد می رساند. بنیان ادیان گذشته مظاهر اولیه الهیه اند که راه را برای طلوع این روز فیروز که یوم الاّیام و سرآمد روزهاست هموار ساخته اند روزی که تمام انبیاء پیشین بشارتش را داده اند که در آن روز مزرع جهان سبز و خرم گردد و شجر بشر بارور شود و ثمر مقدّر بیار آورد. بلی آن مظاهر مقدّسه الهیه بوده اند که انوار ظهور دین واحد خداوند بی مانند را در اعصار پی در پی هر یک با پرتوی بیشتر جلوه گر ساختند و بشر را به سر منزل مقصود هدایت نمودند و به این روز فیروز رساندند و این حقیقتی است که هرگز انکار نتوان کرد اما تعبیر کیفیت این حقیقت نباید سبب ایجاد شبهه و

اشتباه شود و ما را از این اصل مسلم که در بیانات حضرت بهاءالله مصرح است غافل گرداند که جمیع انبیاء الهی از جمله حضرت بهاءالله همه حکم واحد دارند. هر چند پیامبرانی را که پیش از حضرت بهاءالله ظاهر شده اند باید مظاهر اولیه این ظهور اعظم شمرد و هر چند مقدار افاضات معنویّه هر یک از ایشان به تناسب درجه تکامل بشر در هر دور متفاوت بوده است اما همه از منبع واحد آمده اند و به هیچ وجه و در هیچ زمان و هیچ حالی نباید فراموش کرد که همه آن هیکل قدسیّه به وحدت اصلیه مزین بوده اند و مقصدشان یکی بوده است و به فرموده حضرت بهاءالله تمام آن "مظاهر مقدسه در یک رضوان ساکن. در یک هوا طایر. بر یک بساط جالس. بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر" لهذا این اصل وحدت انبیاء را باید از اصول لن یتغیّر عقائد اهل بهاء و از معتقدات مرکزی آئین بهائی شمرد و اینکه امروز ما این امر اعظم را می ستائیم و میگوئیم که در این اوج دوره تکامل بشری، هدایات الهیه پیش از هر دور دیگر نصیب ما گشته به هیچ وجه در اعتقاد راسخ ما به وحدت انبیاء خللی نمی اندازد زیرا هر نوع تفاوتی که در درجات اشراق مظاهر انوار الهی در جهان ملاحظه میشود از آن روی نیست که در عظمت مقام انبیاء اولوالعزم کمال و نقصانی و کم و بیشی وجود داشته است بلکه به این سبب است که بشر در راه تکاملش به سوی بلوغ هر روز استعدادش بیشتر و قابلیت روحانیش وسیع تر گشته است.

## غایت کمال

فقط اهل بهاء که معتقدند ظهور حضرت بهاءالله به منزله غایت کمال و اعلی مرتبه این تکامل عظیم در حیات اجتماعی بشری است می توانند به اهمیت این بیان مبارک که در امتداد و عزّت و جلال دور بهائی نازل فرموده پی برند که می فرماید: "هذا سلطان الايام قد اتى فيه محبوب العالمين و هذا هو المقصود في ازل الازال" و نیز می فرماید: "در کتب الهی از قبل و بعد به یاد این یوم مبارک عیش اعظم بر پا طوبی از برای نفسی که فائز شد و به مقام یوم آگاه گشت." و نیز در بیانی دیگر می فرماید: "شکی نبوده و نیست که ایام مظاهر حق جلّ جلاله به حقّ منسوب و در مقامی به ایام الله مذکور و لکن این یوم غیر ایام است. از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود." "دوره نبوت ختم شد و حقیقت ازلی تجلی نمود علم قدرت برافراخت و بر عالم امکان انوار ظهورش را من دون حجاب اشراق فرمود" (ترجمه) و نیز با بیانی قاطع چنین فرماید: "در این ظهور اعظم جمیع شرایع قبل به مقصد اقصی و کمال مطلوب فائزند" (ترجمه) "آنچه در این ظهور امنع اعلی ظاهر شده در هیچ عصری از اعصار ظاهر نشده و نخواهد شد."

همچنین این بیان موثق حضرت عبدالبهاء را در تأیید وسعت بی سابقه دور بهائی باید به خاطر آورد: "قرنها بگذرد و دهرها به سر آید و هزاران اعصار منقضی شود تا شمس حقیقت در برج اسد و خانه حمل طلوع نماید... اولیای پیشینیان چون تصور و تخطر عصر جمال مبارک می نمودند منصعق می شدند و آرزوی دقیقه ای می کردند... جمیع اولیاء در اعصار و قرون ماضیه گریان و سوزان آرزوی آنی از ایام الهیه را می نمودند و در این حسرت از عالم فانی به جهان باقی شتافتند" و نیز در جای دیگر بافصح بیان در تأیید مقال چنین فرماید: "و اما المظاهر المقدسه التي تأتي من بعد في ظل من الغمام من حيث الاستفاضة هم في ظل جمال القدم و من حيث الافاضه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد" و در اشاره به ظهور جمال قدم می فرمایند: "شمس حقیقت از برج اسد لامع و باشد حرارت در اشرف نقطه ظاهر"

## درد تولد و مرگ

ای دوستان عزیز هر چند ظهور حضرت بهاءالله در عالم وجود تحقق یافته ولی نظم جهان آرائی که باید از آن ظهور تولد یابد هنوز متولد نشده است و هر چند عصر رسولیش سپری گشته ولی قوای خلاقه منبعثه اش هنوز تبلور نیافته و انوار و جلالش که باید در میقات مقدر در یک جامعه جهانی منعکس شود هنوز متجسم نگردیده است و هر چند قالب نظم اداریش ریخته شده و عصر تکوینش دمیده ولیکن ملکوت موعود یعنی ثمر شجر مؤسّسات مبارکش هنوز در عالم وجود موجود نگشته است و هر چند ندای جانفزایش مرتفع و پرچم امر اعظمش در چهل اقلیم در شرق و غرب عالم در اهتزاز است هنوز وحدت کامل نوع انسان ناشناخته مانده و یگانگیش اعلان نگردیده و علم صلح اعظم در قطب آفاق به اهتزاز نیامده است.

چنانکه حضرت بهاءالله خود چنین فرموده: "اليوم مقامات عنایات الهی مستور است چه که عرصه وجود استعداد ظهور آن را نداشته و ندارد و لکن سوف يظهر امراً من عنده..."

معلوم است بروز چنین موهبت عظیمی را دوران شدائد و بلایا لازم است. و هر دم بر ما واضح تر شود که آن عصر مبارکی که آغازش با رسالت حضرت بهاءالله شروع شد تا زمانی که ثمرش در بوستان جهان بار آید فاصله ای دارد و از لحاظ اخلاقی و اجتماعی مقدمه دوره ای است که ظلمت اندر ظلمت است و این ظلمت خود تابش انوار درخشانی را تدارک می بیند که تاریکی عالم امکان را به کلی زائل سازد.

ما امروز در چنین دوره تاریکی هستیم و در این ظلمت دیجور بی اختیار و بی تأمل به پیش میرویم اما در زیر بجزوه چنین سایه های تیره و تاری که هر دم گسترده تری شود ما لمعه ای از انوار سلطنت آسمانی حضرت بهاءالله را نیز مشاهده می کنیم که چنانکه سزاوار است در افق تاریخ دمیده است. در این دوره سایه روشن امروز ما در زمانی زندگی می کنیم که جامعه متحدّه جهانی موعود حضرت بهاءالله تازه به رشد جنینی خویش پرداخته است. ملاحظه فرمائید در این زمان چه وظیفه سنگینی بر دوش ما نهاده اند که نه قدر و منزلتش را کما هو حقّه ادراک توانیم کرد و نه قادریم از سختی و ثقلش با خبر باشیم. در چنین زمانی ما شاهد تأثیرات قوای ظلمانی و تیره و تاری هستیم که سیل خروشان مصیبت و بلا را در اکثاف جهان جاری می کند. با وجود این معتقدیم که موعد تاریک ترین ساعتی که باید مقدمه طلوع فجر عصر ذهبی آئین بهائی باشد هنوز نرسیده و این ظلمتی که جهان را فرا گرفته هر چند بسیار شدید است اما مصیبات و بلاهای فوق التصوری که لاجرم به جهان دردمند خواهد رسید هنوز در بوته تعویق مانده است. ما در آستانه عصری هستیم که اضطرابات و تشنجاتش هم نماینده سکرّات موت نظمی کهنه و فرسوده است و هم حاکی از درد تولّد نظمی بدیع و جهان آرا و می توان گفت نطفه این نظم بدیع جهانی نتیجه تأثیر حیات بخش آئین حضرت بهاءالله منعقد شده است و اینک ما می توانیم جنبش آن جنین را در رحم این عصر دردزا احساس کنیم عصری که منتظر است در میقات مقررّ حمل خود را بر زمین نهد و بهترین ثمره خویش را به دنیا آورد.

حضرت بهاءالله می فرماید: "حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منیعّه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه مشاهده شود تعالت نسمة قیص ربّک السّبحان قد مرّت و احیّت طوبی للعارفین و نیز در سوره هیکل می فرماید:

"قد هبت لواقح الفضل علی الاشیاء و حمل کلّ شیئی علی ما هو علیه ولكنّ الناس عنه معرضون قد حملت الاشجار بالاثمار البدیعه و البحور باللؤلؤ المنیره و الانسان بالمعانی و العرفان و الاکوان بتجلیات الرّحمن و الارض بما لا اطّلع به احد الا الحق علام الغیوب سوف یضعن کلّ حملها تبارک الله مرسل هذا الفضل الذی احاط الاشیاء کلّها عمّا ظهر و عمّا هو المکنون."

حضرت عبدالبهاء در این مقام می فرماید: "چون ندای الهی بلند شد در هیکل انسان حیاتی جدید پدید آمد و در عالم امکان روحی بدیع دمیده شد. اینست که امروز جهان هیجان یافته و جان و وجدان نفوس به جنبش آمده است و چیزی نمی گذرد که آثار این حیات جدید پدیدار شود و خفتگان را بیدار نماید." (ترجمه)



## دوره تبدیل و تغییر عمومی

چون به جهان پیرامون خویش بنگریم ناچار شواهد روز افزونی را مشاهده می‌نمائیم که در تمام قارات کره زمین و در جمیع شئون حیات انسانی چه دینی و چه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی حالت استحاله ای که سبب دگرگونی کلی است پدید آمده است. این التهاب و هیجان باعث تطهیر و تبدیل نوع بشر میشود و راه را برای زمانه ای هموار می‌سازد که در آن جامعیت و وحدت عالم انسانی شناخته و اتحادش تأسیس خواهد شد.

جریانی مرگب از دو نیروی متضاد سرگرم تغییر و تبدیل وضع کنونی جهان است در حالیکه هر یک از این دو نیرو با شتابی فزاینده مسیری مخالف با مسیر نیروی دیگر را طی می‌کند. این دو نیرو یکی سازنده و الفت دهنده است و دیگری مخرب و متلاشی کننده. آن یک در سیر مداومش تدریجاً سبب ظهور نظامی گردد که نمونه ای اعلی برای اداره کردن جهانی است که مسیر و مقصد دنیای آشفته امروز ما است و این یک، در جهت سیر تجزیه بخش و مخربش با شدتی روز افزون، هر سد و مانعی را دریا و وصول بشر به هدف مقدر در هم می‌شکند. آن سیر سازنده به آئین نوزاد حضرت بهاءالله وابسته است و طلیعه نظم بدیع جهان آرائی است که به زودی امر بهائی تأسیس خواهد کرد. و بالعکس، این نیروی مخرب که نماینده آن سیر دیگر است وابسته به مدنیّت است که از اجابت مقتضیات زمانه اعراض نموده و بالنتیجه به کابوس هرج و مرج و انحطاط دچار شده است.

در این دوران تحول که اکنون جامعه منتظم پیروان حضرت بهاءالله و نیز کل عالم انسانی آنرا طی می‌کنند در نتیجه برخورد آن دو سیر متضاد تلاطمی عظیم و اصطکاک سخت برخاسته که شدت و وسعتش بی سابقه و عظمت و جلال نتایج نهائیش وصف ناپذیر است.

روح مقدسی که در مؤسّسات مترقی آئین بهائی تجسم یافت، در مسیرش به سوی نجات عالم، با قوای مواجه می‌گردد که اغلب منکر آن روح قدسی الهی بوده و در صدد منع تحقق مقاصد عالیّه خواهند بود. و چون به دقت ملاحظه کنیم متوجه می‌شویم همه آن نهادهایی که سرچشمه آن قوای منفی هستند از چند طریق به شکست منتهی شده و خواهند شد. بعضی از آن مؤسّسات تو خالی و فرسوده و نیز برخی از عقائد و اصول منسوخه و سنن کهنه و از اعتبار افتاده ای که نماینده قوای مذکورند به علت سانحوردگی و فساد ذاتی و از دست دادن قوه جاذبه به تحلیل و تجزیه دچار شده اند و برخی دیگر از آن قبیل مؤسّسات نیز بر اثر تأثیرات غالبه غیبیه قوای که در حین ولادت آئین بهائی در جهان سریان

یافته از میان رفته اند. و بعضی نیز در نتیجه مقاومت مستقیم مذبحخانه ای که در مراحل اولیه توسعه امرالله داشته اند مضمحل و بی اعتبار شده اند و برخی دیگر نیز از وحشت تأثیرات نافذ قدسیه الهیه جمیع قوای خویش را تجهیز کرده به حمله پرداخته اند که هر یک به نوبه خویش علیرغم موفقیتی زود گذر و فریبنده عاقبت الامر به شکستی فاحش دچار خواهند شد.

## عصر تحوّل

در این مقام قصدم آن نیست که حتی یادآور شوم که از بدو تأسیس دیانت حضرت بهاءالله چه مبارزات روحانی در گرفته و چه فتوحات عظیمی که بر شوکت و جلال امر بهائی افزوده به دست آمده است تا چه رسد به اینکه بخوادم به تفصیل به تشریح آنها پردازم. و نیز نمی خواهم به وقایعی که سبب امتیاز عصر رسولی یعنی اولین عصر دور بهائی گشته مبادرت ورزم بلکه مقصدم آنست که وقایع مهمه ای را که در این مرحله تحوّل یا عصر تکوین وقوع می یابد مذکور دارم و تمایلات و جهات مخصوصه این عصر را تشریح نمایم عصری که اضطرابات و ابتلائاتش مبشر دوره سعادت و فلاحی است که مشیت یزدانی برای عالم انسانی مقدر فرموده.

در یکی از مکاتیب پیشین باختصار به این مطلب اشارت رفت که چگونه کمی قبل از عصر کنونی یعنی عصر تحوّل که با صعود حضرت عبدالهء شروع شد سلطنتها و امپراطوریهای بزرگ جهان سقوط نمود. امپراطوری آلمان منقرض گشت و شکستی فاحش و خفت بار بر قیصر وارد آمد و او جانشین و فرزند همان قیصر پروسی است که مخاطب انذارات شدید و تاریخی حضرت بهاءالله بوده است. همچنین امپراطوری اطریش و مجارستان به کلی مضمحل شد. این سلطنت که از بقایای امپراطوری روم مقدس بود که خود روزگاری عظمتی داشت. انقراضش به انضمام انحلال امپراطوری آلمان هر دو بر اثر جنگی تسریع گردید که با شروعش می توان گفت که "عصر یأس و حرمان" در جهان دمید. عصری که مقدر بود درست قبل از استقرار نظم جهانی حضرت بهاءالله فرا رسد. آن دو واقعه بسیار مهم را باید به عنوان اولین حوادث عصر پر اضطرابی به شمار آورد که ما رفته رفته به حاشیه تاریک ترین مرحله اش وارد می شویم.

پس از آنکه قیصر آلمان ناپلئون سوم را منہزم ساخت در زمانی که هنوز سرمست پیروزی خویش بود حضرت بهاءالله خطاب به او چنین فرمود: "یا ملک برلین ... ایاک ان یمنعک الغرور عن مطلع الظهور او یجیبک الهوی عن مالک العرش و الثری کذلک ینصحک القلم الاعلی انه لهو الفضال"

الکریم. اذکر من کان اعظم منک شأناً و اکبر منک مقاماً این هو و ما عنده انتبه و لا تکن من الراقدين انه نبذ لوح الله ورائه اذ اخبرناه بما ورد علينا من جنود الظالمين لذا اخذته الذلة من كل الجهات الى ان رجع الى البراب بخسران عظيم. يا ملك تفكر فيه و في امثالک الذين سخروا البلاد و حکموا على العباد قد انزلهم الرحمن من القصور الى القبور اعتبر و کن من المتذکرين.

و در فقره ای دیگر از آن کتاب مستطاب چنین پیش بینی فرمود: "یا شواطی نهر الرین قد رأیناک مغطاة بالدماء بما سلّ علیک سیوف الجزاء و لک مرّة اخرى و نسمع حنین البرلین و لو أنّها الیوم علی عزّ مبین."

## سقوط سازمانهای اسلامی

دستگاه روحانیت شیعه در کشوری که قرن‌ها پایگاه محکم تعصبات جاهلانه اسلامی بود انحطاط و سقوط خود یکی از نتایج گزیر ناپذیر موجی عرفی گشتن حکومت و جدا شدن مذهب از دولت بود که اوج گرفت و بعداً به مؤسسات نیرومند و محافظه کار روحانیت در قاره اروپا و امریکا نیز سرایت کرد. این لرزه ناگهانی که ارکان راسخ دستگاه محافظه کاری اسلامی را متزلزل ساخت هر چند مستقیماً ناشی از جنگ بین المللی اول نبود ولی بر شدت مشکلات و اضطرابات جهان جنگ دیده و رنج کشیده پیفزود. حزب شیعه اسلام در موطن حضرت بهاءالله مستقیماً بر اثر خصومت و عداوت شدیدش با امر الهی قدرت مبارزه اش را از دست داد و از جمیع حقوق و مزایایش محروم شد و دچار خفت و انحطاط گردید و بطاق نسیان افتاد و به زوال نهائی محکوم گشت. بیست هزار شهید جان شیرین نثار نمودند تا مگر آثار اولیه غلبه امرالله بر معرضین و ظالمینی که جانباران شهسوارش را از دم شمشیر گذراندند پدید گردد. "ضربت علیهم الذلة والمسکنة و باو بغضب من الله"

حضرت بهاءالله در تشریح مراتب تنزل این قوم منحط چنین فرمود: "اعمال و اقوال حزب شیعه عوالم روح و ریحان را تغییر داده و مکدر نموده. در اول ایام که به اسم سید انام متمسک بودند هر یوم نصری ظاهر و فتحی باهر و چون از مولای حقیقی و نور الهی و توحید معنوی گذشتند و به مظاهر کلمه او تمسک جستند قدرت به ضعف و عزت و جرأت به خوف تبدیل شد تا آنکه امر به مقامی رسید که مشاهده می نمایند."

سقوط سلسله قاجار که مدافع و آلت دست روحانیون منحط بود با تحقیر و تذلیل رهبران مذهبی شیعه تقریباً مقارن بود از محمد شاه گرفته تا آخرین پادشاه ضعیف سلسله قاجار هیچ یک امر حضرت بهاءالله را اعتنائی نمودند و عدل و انصافی که سزاوارش بود روا نداشتند بر عکس وحشیانه زحمتش دادند و پی در پی با مکر و خدعه به مقابله اش برخاستند و به محکومیتش کمر بستند. شهادت حضرت باب، تبعید و سرگونی حضرت بهاءالله و مصادره اموالش و توقیف و تحفیض در مازندران، حبس و زندانش در سیاهچال، دسائس و اعتراضات و تهمت‌های که سه بار سبب سرگونیش و بالاخره به مسجونیتش در اذربایجان منجر شد، فرمانهای شرم آور اولیای امور با تأیید و موافقت مراجع شرعی و عرفی درباره پیروان بیگانه‌اش صادر شد و جان و مال و ناموسشان را بر باد داد کل از جمله شوم‌ترین اعمالی است که تا ابد دامن آن سلسله خون آشام را ننگین خواهد ساخت. و با سقوط سلسله قاجاریه مانع دیگری که در راه پیشرفت امر الهی بود از میان برداشته شد.

با وجود اخراج حضرت بهاءالله از وطن مألوف امواج بلا که با شدت بر ایشان و پیروان حضرت باب مهاجم بود کاهشی نیافت بلکه بار دیگر در قلمرو سلطان عثمانی که بزرگترین دشمن امرش بود فصل جدیدی در تاریخ ابتلائات دائمیش گشوده شد اما آن سلطنت و آن خلافت که دو رکن مهم از اعتقادات مسلمانان سنی مذهب بود نیز مضمحل گردید و اضحلالش را جز این تعبیر نتوان کرد که سلاطین آل عثمان که رسماً خلفای حضرت محمد بودند چون بر امر الهی متوالیاً صدمه زدند و ظلم نمودند به آن عاقبت دچار شدند. از مدینه اسلامبول که مرکز خلافت و سلطنت بود فرمانروایان ترک به مدت قریب به سه ربع قرن با شدت و حدتی تمام کوشیدند امر الهی را که از آن بیزار و ترسناک بودند از ریشه بر آورند.

از آن لحظه ای که حضرت بهاءالله قدم بر خاک ترکیه نهاد و عملاً اسیر قوی‌ترین سلطان مستبد اسلامی شد تا سالی که ارض اقدس از یوغ ترکها رهائی یافت خلفای آن دیار مخصوصاً عبدالعزیز و عبدالحمید با قدرت و اختیاری که به عنوان رئیس شرعی و عرفی داشتند مصائب و متاعبی بر شارع امر بهائی و مرکز میثاقش وارد آوردند که به قلم و بیان توصیفش نتوان کرد.

حضرت بهاءالله درباره این بلاها و مصائب چنین شهادت داده: "تالله لو ارید ان اذکر لک ما ورد علیّ لن تحملہ النّفوس و لا العقول و کان الله علی ذلک شهید...". و نیز خطاب به سلاطین مسیحی چنین می فرماید: "قد قضت عشرين من السنین و کتّافی کلّ یوم منها فی بلاء جدید و ورد علینا ما لا ورد علی احد قبلنا ان انتم من السّامعین بحیث قتلونا و سفکوا دمائنا و اخذوا اموالنا و هتکوا حرمتنا."

در جای دیگر می فرماید: "غم و اندوهم را و بلا و مصیبتیم را به خاطر آور و بر غربت و اسارتی نظیر افکن آه سوزانم بین و اشک ریزانم را مشاهده نما و مسجونیتیم را در این ارض بعید و مهجور بیاد آور ... اگر بدانی بر جمال قدم چه وارد گشته البته رو به صحرای بعد گذاری و از دیده خون بباری. صبحی نبود که سر از بالین برآورم و صفوف بلایای لایحی را پیش باب خویش مهاجم بنیم و شبی نبود که سر بر بستر گذارم و از شدت ظلم اعداء قلبم را شرحه شرحه نیابم." (ترجمه)

فرمانهائی که این دو دشمن غدار صادر کردند، تبعیدهائی که تعبیه دیدند، نقشه های پلیدی که ریختند، استنطاقهائی که طرح نمودند، تهدیدهائی که عرضه داشتند، ظلمهائی که تدارک دیدند، دسیسه هائی که خود و وزیران و حکام و رؤسای نظامشان چیدند به درجه ای بود که در تاریخ هیچ یک از ادیان نظیر و مثیل ندارد و فقط نقل وقایع مهمه آنها خود گنگابی جداگانه میشود. آن نفوس خوب میدانستند که مرکز روحانی و اداری آئینی که بر قلعهش کمر بسته بودند حال به کشور آنان منتقل گردیده و رهبرانش تابع حکومت ترکیه گشته به هر صورت در تحت تسلط آنان در آمده اند با وصف این یکی از مطالب اسرار آمیز و باور نکردنی تاریخ این است که چگونه آن نفوس مقتدر نتوانستند مشتی از رعایای منکوب خویش را در مدت هفتاد سال به کلی منهدم سازند با وجودیکه در اوج اقتدار خود بودند و از طرف مراجع دینی و کشوری همسایه شان (ایران) حمایت میشدند و نیز از جانب بعضی از خویشان خائن حضرتش که از امر مبارکش خارج شده بودند مساعدت میشدند.

امری که رهبریش هنوز با حضرت بهاءالله بود بر خلاف تصور دشمنان کوتاه بینش بر جمیع مشاکی پیروز شد و هر منصفی که به اوضاع و احوال آن مسجون عکا آشنا باشد به آن پیروزی شهادت میدهد. با آنکه مدت زمانی فشارهای وارده تخفیف یافت ولی بعد از صعود حضرت بهاءالله دوباره آغاز گشت اما در عین حال کاملاً معلوم بود که نیروهای نامرئی فسادی که سالیان دراز ارکان ملت ناسالم عثمانی را سست کرده بود اوج گرفته است. یک سلسله از اضطرابات داخلی که هر یک شدید تر از قبل بود پی در پی به وقوع پیوست و مقدر بود که مقدمه یکی از خونین ترین وقایع تاریخ معاصر ما گردد. قتل آن سلطان مستبد مغرور در سال ۱۸۷۶، جنگ روس و عثمانی که متعاقباً در گرفت و بعد از آن جنگهای استقلال طلبان، قیام نهضت ترک جوان، انقلاب ترکیه در سال ۱۹۰۹ که سقوط عبدالحمید را تسریع کرد، جنگهای بالکان با آن همه مصیباتی که در بر داشت، رهائی فلسطین از جمله دو شهر عکا و حیفا مرکز جهانی آئین بهائی، تجزی بیشتر مناطق کشور به موجب قرارداد ورسای، انحلال سلطنت و سقوط آل عثمان، انقراض خلافت، الغاء دین رسمی در کشور، ابطال قانون شرع و تداول قوانین عرفی در جمیع شئون، ممنوعیت طریقتها و سنن و مراسمی که مردم آنها را جزو لا یتجزای دین

اسلام می پنداشتند. همه اینها با سرعت و سهولتی انجام گرفت که قبلاً کسی جرأت تصوّرش را هم نمی کرد. این ضربات پی در پی که هم بدست ملل مسیحی و هم مردم مسلمان عارض عثمانیان شد در نظر بهائیان چیزی جز آثار دست قدرت حضرت بهاءالله نبود که از ملکوت غیب ابهائش سیل بلایای لازمه را که در خور آن ملت مغرور بود منهدر فرمود.

شدّت انتقام الهی را که بر ظالمان قاتل حضرت مسیح وارد شد مقایسه با این بلایائی نمائید که در سالیان اخیر دور بهائی بر دشمنان دیانت حضرت بهاءالله وارد گردید و بر خاک مذلتشان افکند. مگر نبود اینکه قیصر روم در نیمه دوم قرن اول مسیحی پس از محاصره اورشلیم آن شهر مقدّس را با خاک یکسان کرد و معبد عظیم را خراب نمود و به توهین قدس الاقداس پرداخت و خزائنش را تاراج کرد و به روم منتقل ساخت و بر کوه صهیون یک آبادی برای بت پرستان بنا نهاد و یهودیان را قتل عام نمود و جمعی که طعمه شمشیر نگشتند تبعید کرد و آواره ساخت؟

همچنین بیان حضرت مسیح را در انجیل خطاب به اورشلیم با بیان حضرت بهاءالله خطاب به اسلامبول در کتاب اقدس که از کنج زندانش مرقوم فرمود مقایسه نمائید. حضرت مسیح فرمود: "ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای قاتل انبیاء و سنگسار کننده رسولانی که به سوی تو فرستاده شدند بارها خواسته ام فرزندان تو را مانند مرغی که جوجه های خود را در زیر پر می گیرد جمع کنم ولی شما ای مردم نخواستید."

و در جای دیگر با چشمی گریان خطاب به اورشلیم چنین فرمود: "ای کاش تو در این ایام تشخیص میدادی آنچه را که اینک از چشم تو پنهان است و باعث صلح و آسایش است زیرا روزی فرا خواهد رسید که دشمنانت گرد تو خندقها و استحکامات نظامی خواهند ساخت، تو را در محاصره خواهند گرفت. و از هر جهت تو را به ستوه خواهند آورد. تو را با خاک یکسان خواهند نمود. فرزندان را بر خاک خواهند افکند و سنگی بر روی سنگی باقی نخواهند گذاشت زیرا ایام مجازات الهی را درک نکرده ای."

حضرت بهاءالله در بیانی کوتاه و صریح خطاب به اسلامبول چنین می فرماید: "یا ايتها النّقطة الواقعة في ساطى البحرين قد استقرّ عليك كرسى الظلم واشتعلت فيك نار البغضاء على شأن ناح بها الملاء الاعلى و الذين يطوفون حول كرسى رفيع. نرى فيك الجاهل يحكم على العاقل و الظلام يفتخر على النور و انك فى غرور مبین. اغرّتك زينتك الظاهره سوف تفنى و ربّ البریه و تنوح البنات و الارامل و ما فيك من القبائل كذلك ينبئك العلم الخبير."

و نیز خطاب به سلطان عبدالعزیز که سه بار فرمان تبعید حضرت بهاء الله را صادر نمود چنین فرمود: "یا ایها السُّلطان اسمع قول من ینطق بالحقّ و لا یرید منک جزاء عمّا اعطاک الله و کان علی قسطاس حقّ مستقیم ... انصب میزان الله فی مقابله عینیک ثمّ اجعل نفسک فی مقام الذی کانک تراه ثمّ ورنّ اعمالک به فی کلّ یوم بل فی کلّ حین و حاسب نفسک قبل ان تحاسب فی یوم الذی لن یتقرّ فیہ رجل احد من خشية الله و تضرب فیہ افئدة الغافلین."

و در همان لوح به وزرای دولت عثمانی چنین فرمود: یا ایها الوکلاء ینبغی لکم بان تتبّعوا اصول الله فی انفسکم و تدعوا اصولکم و تكوننّ من المهتدین ... فسوف تجدون ما اکتسبتم فی الحیوة الباطلة و تجزون بما عملتم فیها ... فکم من عباد عملوا کما عملتم و کانوا اعظم منکم و رجعوا کلّهم الی التراب و قضی علیهم ما قضی ... ستلحقون بهم و تدخلون بیت الّتی لن تجدوا فیها لانفسکم لا من نصیر و لا من حمیم ... ستمضی ایامکم و کلّ ما انتم تشغلون به و به تفتخرون علی الناس و یحضرکم ملائکة الامر الذی ترجعت فیہ ارکان الخلاق و تقشعر فیہ جلود الظالمین ... هذا من یوم الذی یتیکم و السّاعة الّتی لامردّ لها."

و نیز در همان لوح در حالی که مسجون همان حکومت بود ساکنین اسلامبول را چنین مخاطب ساخت: "یا ملاء المدينة اتقوا الله و لا تفسدوا فی الارض ... ستمضی ایامکم ما مضت علی الذین هم کانوا قبلکم و ترجعون الی التراب کما رجعوا الیه آبائکم." به علاوه یادآور میشوند: "فلما وردنا المدينة وجدنا رؤسائها کالاطفال الذین یجتمعون علی الطّین لیلعبوا به ... و لذا بکینا علیهم بعیون السّر لارتکابهم بما نهوا عنه و اغفالهم عمّا خلقوا له ... فسوف ینظر الله قوماً یدکرون ایامنا و کلّ ما ورد علینا و یطلبون حقنا عن الذین هم ظلّمونا بغير جرم و لا ذنب مبین. و من ورائهم کان الله قائماً علیهم و یشهد ما فعلوا و یأخذهم بذنوبهم و انه اشدّ المنتقمین."

و به لسان فضل چنین نصیحت می فرماید قوله الاحلی: "فاسمعوا قولی ثمّ ارجعوا الی الله و توبوا الیه لیرحمکم الله بفضله و یغفر خطایاکم و یعفو جریراتکم و انه سبقت رحمته غضبه و احاط فضله کلّ من دخل فی قصص الوجود من الاولین و الاخرین." (که)

و بالآخره در لوح رئیس صدر اعظم عثمانی را چنین انذار فرمود: "یا رئیس اسمع نداء الله الملک المهیمن القیوم ... یا رئیس قد ارتکبت ما ینوح به محمد رسول الله فی الجنّة العلیا و غررتک الدنیا علی شأن اعرضت عن الوجه الذی بنوره استضاء الملأ الاعلی فسوف تجد نفسک فی خسران مبین ... فسوف تبدل ارض السّر و ما دونها و تخرج من ید الملک و ینظر الزلزال و یرتفع العویل و ینظر الفساد فی الاقطار و تختلف الامور بما ورد علی هؤلاء الاسراء من جنود الظالمین و یتغیّر الحکم و یشتدّ الامر علی"

شأن ينوح الكئيب في الهضاب و تبكى الاشجار في الجبال و يجرى الدم من كل الاشياء و ترى الناس في اضطراب عظيم

مقدر بود يکهزار و سیصد سال از رحلت محمد رسول الله بگذرد تا غیر مشروع بودن خلافت که بانیانش حقّ جانشین رسول خدا را پایمال کردند بر عالمیان کاملاً مکشوف گردد بلی دستگاهی که از اول حقّ مقدّس جانشینی رسول خدا را زیر پا نهاد و نیروهای ناهنجار تشعب و تفرقه را به کار انداخت. و در یوم موعود به آئین الهی که مبشرش از نسل همان امامی بود که در قرون گذشته خلفاء حقّش را غضب کرده بودند لطمه شدید وارد ساخت. چنین دستگاهی مستحقّ بود که به مجازاتی برسد که رسید و به نابودیش انجامید. در یکی از احادیث صحیحہ نبوی که آنرا بسیاری از فضلاى بهائى در آثارشان نقل کرده اند بیانست که موضوع مقال ما را روشنتر میسازد و آن چنین است: "یحمل بامتی فی آخر الزمان بلاء شدید من سلطانهم لم یسمع بلاء اشد منه حتی لا یجد الرجل ملجأ فیبعث الله رجلا من عترتی اهل بیتی یملاء به الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً" و نیز در احادیث مأثوره وارد است: "سیأتی زمان علی امتی لا یبقی من الاسلام الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه ... فقهاء ذلک الزمان اشرّ الفقهاء تحت ظلّ السماء منهم خرجت الفتنة و الیهم تعود." و نیز در جای دیگر آمده است: "فعند ذلک تنزل اللعنة علیکم و یجعل بأسکم بینکم و بقی الدین بینکم لفظاً بالسنتکم فاذا اوتیم هذه الخصال توقّعوا الریح الحمرء او مسخاً او قذفاً بالمجاره."

حضرت بهاء الله خطاب به مسلمان شیعه و سنّی در تأیید مقال می فرماید: "یا ملأ الفرقان قد بکت محمد رسول الله من ظلمکم. انتم الذین اتبعتم الهوی و اعرضتم عن الهدی سوف ترون ما فعلتم ان ربّی بالمرصاد." ... یا معشر العلماء بکم انحط شأن الملة و نکس علم الاسلام و ثلّ عرشه العظیم"

## انحطاط مؤسّسات مسیحیت

این بود آنچه به اسلام وارد شد و لطمات جانکاهی که به رهبران و مؤسّساتش در این نخستین قرن بهائی وارد آمده و محتملاً خواهد آمد. اگر در این مقوله بسیار سخن گفته و به حدّ بالنسبه زیادی از آثار مبارکه استشهاد نموده ام فقط برای آنست که به یقین مبین معتقدم که تمام این بلایا و تنبیهاتی که دشمنان سرسخت سابق امر حضرت بهاء الله را مبتلا ساخت نه تنها از وقایع مهمّه این عصر تحوّل به شمار می آید بلکه از حوادث شگفت انگیز و برجسته تاریخ معاصر نیز محسوب است.



تشنجات شدید که بر پیروان اسلام از شیعه و سنی وارد آمد سبب شد که جریان مخربی که قبلاً مذکور داشتم تسریع گردد جریانی که بالطبع اثرش آن بوده است که راه را برای تجدید سازمان و اتحاد عالم انسان که باید در جمیع شئون حاصل شود، هموار نماید. حال بینیم بر سر مسیحیت و فرقه های مختلفش چه وارد شده. آیا توان گفت همان انحطاطی که بر ارکان دین محمدی وارد آمده نتوانسته است نفوذ مخربش را بر مؤسّسات مسیحی تحمیل نماید؟ آیا مؤسّسات مسیحی تا به حال ضربت آن قوای مخرب را چشیده است؟ آیا اساسشان چنان نیرومند بوده که نتوانسته اند در مقابل آن ضربات دوام آورند؟ آیا در زمانی که هرج و مرج جهان شدت گیرد مغلوبشان نخواهند شد؟ آیا متعصّبین دین مسیح بر قمع دینی که هم اکنون مانع تعصّبات اسلامی را از میان برده و حال بر قلب عالم مسیحی در اروپا و امریکا می تازد قیام نکرده یا نخواهند کرد؟ آیا چنین مقاومتی تخم نفاق و سرگردانی را که غیر مستقیم سبب تسریع روز موعود شد در میانشان نخواهد کاشت؟

به این سوالات جوابهای کامل نمی توان داد فقط زمان است که میتواند آشکار نماید که مؤسّسات مسیحی در این عصر تکوین دور بهائی، عصر تاریک تحوّل که بشر به سولش می رود چه نقشی را باید بازی نمایند. ماهیت چنین وقایعی طبق آنچه قبلاً معلوم داشتیم به نحوی است که از آن میتوان مسیر مؤسّسات مذکور را دریافت که از چه جهتی به پیش میروند. و اینک ما میتوانیم تا حدی ماهیت قوای را که در داخل و خارج امر بهائی در کارند بسنجیم و بینیم بر مؤسّسات مسیحی احتمالاً چه اثراتی خواهند نهاد.

هیچ منصفی نیست که اذعان نکند که امروز قوای لامذهبی و فلسفه مادی صرف و وثیئت فاحش که در این زمان نشر و تحکیم یافته حال بر بعضی از قوی ترین مؤسّسات مسیحی در مغرب زمین حمله ور گشته است و هیچ کس نیست که به دقت شاهد پیشرفت امر حضرت بهاءالله باشد و نداند که مؤسّسات روز بروز مضطرب تر می گردند و نداند که بعضی از آن دستگاههای مسیحی از تأثیرات نافذه امر بهائی فی الجمله آگاهند و نداند که چون ذاتاً آن دستگاهها تحلیل یابد و انضباطشان سست شود آن وقت با حسرتی عمیق بر ارتفاع نظم بدیع حضرت بهاءالله خواهند نگریست و رفته رفته بر ضدش قیام خواهند کرد و نفس این قیام سقوطشان را تسریع خواهد نمود چنانکه می فرماید: "قوه و بنیه ایمان در اقطار عالم ضعیف شده، دریاق اعظم لازم، سواد نحاس امم را اخذ نموده، اکسیر اعظم باید"

و نیز می فرماید: "عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه."

تهدید غیر مذهبی شدن که بر اسلام شیخون زد و بقیه مؤسساتش را نیز تضعیف نمود و بر ایران تاخت و به هندوستان نفوذ نمود و در ترکیه پیروز شد و قبلاً نیز در اروپا و امریکا ظاهر شد و حال بدرجات و شکلهای و عناوین مختلف تمام ادیان رایج را به مبارزه می طلبد این تهدید بیش از همه متوجه مؤسسات و جامعه هائی است که به دیانت مسیح وابسته اند و مبالغه نیست اگر بگوئیم که حال وارد دوره ای می شویم که مورخان آینده آنرا یکی از بحرانی ترین دوره های تاریخ مسیحی محسوب خواهند داشت.

بعضی از داعیان مسیحی به وضع دشواری که در مقابلشان است معترفند چنانکه در گزارش رسمی مبشرینشان می نویسد: "موجی از مادیت همه زمین را فرا گرفته و فشار صنعتی شدن این عصر در همه جا حتی در جنگلهای افریقای مرکزی و دشتهای آسیای وسطی رسوخ کرده و مردم را در همه بلاد وابسته و مشغول به امور و اشیاء مادی ساخته است در مملکت ما کلیسا چه از فراز منبر و چه در مجامع مختلف از تهدید غیر مذهبی شدن بسیار سخن رانده است با وجود این ما در خود انگلستان چنانکه باید از معنای آن بی خبریم. اما در خارج از انگلستان در نظر کلیسا این امور حقایقی تلخ و دشمنانی سرسختند که در مقابل کلیسا ایستاده اند و باید با آن مبارزه نمود ... و کلیسا در کشوری بعد از کشور دیگر با حمله های شدید و مصممی روبرو است. از روسیه شوروی کمونیزم که بر ضد دین است در مغرب زمین به امریکا و اروپا و در مشرق به ایران و هند و چین و ژاپن رخنه می کند کمونیزم یک فرضیه اقتصادی است که بر الحاد مبتنی است و در حقیقت دین لامذهبی است ... و با حرارت و حدت مدعی رسالتی است که مبارزه اش را بر ضد خدا پرستی در پایگاههای کلیسا و در صف اول ممالک غیر مسیحی ادامه میدهد. چنین حملات عمدی و مصمم و منظمی بر ادیان مخصوصاً بر مسیحیت، در تاریخ سابقه نداشته است در بعضی از کشورها نیز ضدیت شدیدشان بر مسیحیت علّتش روزیک عقیده اجتماعی و سیاسی است که از حمله کمونیزم کمتر نیست و آن عبارت از ناسیونالیزم است. اما حمله ناسیونالیزم بر مسیحیت بر خلاف کمونیزم که به دین متکی نیست با شکلی از مذهب ملی همراه است مثلاً ناسیونالیزم در ایران و مصر با دین اسلام مربوط است و در سیلان با دین بودائی و در هند در زمان مبارزات برای کسب حقوق ملی با احیاء مذاهب هندوئی و اسلام وابسته است."

در این مورد لزومی ندارد که درباره منشأ و ماهیت فرضیه های اقتصادی و سیاسی بعد از جنگ (بین الملل اول) که مستقیماً یا غیر مستقیم در دین مسیح نفوذ کرده سخن گویم و به نفوذ و تأثیرات شومی اشاره نمایم که در مؤسسات و عقاید آن دین بسیار متشکل و پیشرفته رخنه نموده است. در این مقال قصدم آنست که بیشتر به آن نفوذ و تأثیرات پردازم نه به اصل و منشأشان. رشد بیش از حد صنعتی شدن و عواقب ناشی از آن که در گزارش مذکور به آن اشاره شده بود و نیز تعقیب سیاستهای عدوانی

ناشی از مساعی سرسختانه نهضت کمونیستی و نیز تشدید ناسیونالیزم جنگ طلب که در بعضی از ممالک با تحقیر منظم نفوذ روحانیون همراه بود. همه بدون شک سبب شد که عامه مردم از مسیحیت دل بر کنند و باعث شد که اقتدار و اختیار و اعتبار کلیسا کاهش بسیار یابد. چنانکه یکی از کسانی که به دین مسیحی حمله می کرد اعلام داشت که "مفهوم خدا مفهومی است زاده استبداد مطلقه مشرق زمین و چنین مفهومی شایسته انسان آزاد نیست" و یکی دیگر از رهبران آن نهضت اظهار کرده که "دین به منزله افیونی برای مردم است" و در متن یکی از نوشته های رسمیشان چنین آمده است: "دین سبب سببیت مردم است و تعلیم و تربیت باید چنان باشد که از ضمیر مردم چنین جهالت و حقارتی را زائل سازد"

فلسفه هگل که در ممالک دیگر به شکل ناسیونالیزم جنگ طلب و متعصب در آمد، اصولاً به تخطئه حکومت پرداخت و خوی جنگجویی را ترغیب کرد و اختلافات نژادی را دامن زد و بیش از همه سبب تضعیف کلیسا شد و نفوذ روحانیش را تقریباً از بین برد. و بر خلاف حملات شدید نهضت لا مذهب کمونیستی که در داخل و خارج اتحاد شوروی بر کلیسا وارد آمد، این فلسفه ناسیونالیزمی که رؤسا و حکومت های مسیحی آنرا پذیرفتند به منزله حمله مستقیمی به کلیسا از طرف کسانی بود که قبلاً خود از معتقدین و از پیروان کلیسا بودند و حال بدان خیانت می ورزیدند لذا کلیسا از دو طرف ضربه می خورد. هم از خارج از سوی فرقه خدانشناس و هم از داخل به دست مروّجین عقاید کفر آمیز و هر دوی این نیروها را که در مقام خود و با سلاح و روش خویش به کار افتاده بودند نیروی دیگری تقویت و تشویق میکرد و آن همانا نیروی تجدد طلبی مبتنی بر فلسفه ماده پرستی بود که به نوبه خود هر چه بیشتر رواج یابد بیشتر سبب دور کردن دین از حیات بشر شود.

مجموع تأثیرات این عقاید فاسد و فلسفه های خطرناک و فریبنده بالطبع در کسانی که مروّجین اصول و عقائد کاملاً مخالف بودند البته بسیار دردناک بود و نتایج برخورد این عقائد مختلف الجهت در بعضی از موارد بسیار مصیبت انگیز بود و احیاناً خرابی هایی به بار آورد که مرمت پذیر نبود. الغاء و تجزی کلیسای ارتودکس یونانی در روسیه متعاقب ضربتی که به کلیسای روم پس از انقراض سلطنت اطیش و مجارستان وارد آمد، تزلزلی که به ارکان کلیسای کاتولیک افتاد و به جدا شدن دین از حکومت در اسپانیا منتهی شد، تضحیقاتی که به همان کلیسا در مکزیک وارد گردید، تفتیشها و توقیف ها و تخویفها و ایجاد وحشتی که پروتستانها و کاتولیک ها در قلب اروپا دچارش گشتند، اضطرابات و انقلابی که نصیب شعبه دیگر کلیسا در نتیجه حملات نظامی در افریقا شد، کاهش که در اعتبار مبشرین مسیحی هم از انگلیکانها و هم پروتستانها در ترکیه و ایران و خاور دور حاصل آمد، علائم

شومی که از روابط مشکل و نامطلوب بین دستگاه پاپ و بعضی از ملل اروپائی حکایت می کرد اینها همه از اوضاع نابسامانی خبر میدهند که تقریباً در همه نقاط جهان گریبان اعضاء و رهبران مؤسّسات مسیحی را گرفته است.

هر ناظر هوشیاری در می یابد که بعضی از مؤسّسات مذکور به نحوی جبران ناپذیر در هم شکسته اند و شکافی که بین دسته جات مسیحیان متعصّب و افراطی و گروه لیبرال و معتدل به وجود آمده هر دم فراخ تر می شود. مسیحیان مجبور شدند که عقائد و اصولشان را یا رقیق یا در بعضی از موارد به کلی متروک سازند. سلطه شان بر رفتار انسانی تضعیف گشته است و روحانیونشان از حیث عدّه و نفوذ بسی کاهش یافته جن و ریای و عاظشان چه بسا که بر ملا گشته است. اوقافشان در بعضی از کشورها ناپدید شده و آموزش دینیشان رو به انحطاط نهاده. معابدشان بعضی به کلی خراب یا متروک گردیده و غفلتشان از خدا و تعالیم و مقصد الهی سبب ضعفشان شده و علت تحقیر و توهینشان گشته است.

آیا نتوان گفت که چنین جریانی که سبب بروز آن همه مصائب بر مسلمانان شیعه و سنی گردید چون به اوج خود برسد بلایای بیشتری را بر سر فرقه های مختلف کلیسای مسیحی می آورد؟ فقط آینده تواند گفت که این جریان به چه نحو و با چه سرعتی حرکت خواهد کرد. و همچنین حال تخمین نمی توان زد که حملات شدیدی که روحانیون مقتدر مسیحی در مغرب زمین بر مؤسّسات امر حضرت بهاءالله خواهند کرد تا چه حدّی انحطاطشان را تشدید و دامنه مصیبات ناگزیرشان را وسیع تر خواهد نمود.

یکی از کشیشان کلیسای پروتستانت در امریکا چنین نوشت که اگر کلیسا می خواهد که: "در این بحران جهان به خدمتی موفق گردد باید به مسیحیت مسیح باز گردد و از دینی که در طیّ قرون به حضرت عیسی بسته اند دست بردارد و بدین اصلی خود عیسای مسیح تمسک جوید و الا روح مسیح در مؤسّساتی باقی خواهد ماند که به ما تعلقی ندارد."

چنین انحطاطی که در قدرت و وحدت عناصر مرگبه جامعه مسیحی حاصل شد به نوبه خود چنانکه انتظار می رفت سبب شد که عدّه بسیاری از فرقه های مجهول الهویّه روی کار آمده مراسم و عباداتی عجیب و غریب و فلسفه های ناهنجاری را متداول سازند که تشویش و سرگشتگی این عصر پر رنج و تعب را بیشتر و شدیدتر می کند و میتوان گفت که افکار و عقائد این فرقه ها انعکاسی از انقلابات و نارضایتی ها و آمال مشوّش جمهور مردمی است که مأیوسانه دست از کلیسا شسته و از جرگه کلیسا خارج شده اند.

شبهه این نظام‌های آشفته و مغشوش فکری را که همه زاده بیچارگی و سرگردانی آئین مسیحی این دوره است میتوان در تنوع و تعدد فرقه‌های فریبنده رایج فلسفی ملاحظه کرد که در قرن‌های اول میلادی وجود داشت و در صدد برآمده بود که دین آن روز رومیان را در خود تحلیل برده منحرفش سازد. در آن ایام اکثر مردم در ناحیه غربی امپراطوری روم بت پرست بودند ناگاه متوجه شدند که محاط به فرقه‌های متعدد شده اند که احیاناً موجودیت دینشان را به خطر می انداختند. فرقه‌هایی از "قبیل نو افلاطونیان، طبیعت پرستان، پیروان فلسفه‌های عرفانی و فیلونو مذهب میترائی و تابعین مکتب اسکندریه و صدها فرق و عقائد وابسته به آنها به مذهب رایج روم هجوم آورده بودند و این درست شبیه به وضع دین مسیحی در این ایام است که دین رایج مغرب زمین است یعنی در این قرن اول دور بهائی نفوذ مسیحیت بر اثر هجوم سیل عقائد و آراء مختلفه و تمایلات و روشهای متنوع که زاده ورشکستگی آئین مسیح بوده روز بروز به ضعف میرود اما باید متوجه بود همین دین مسیحی که امروز دستخوش چنین ضعفی گشته در آن دوره توانست بساط مؤسّسات بت پرستان امپراطوری روم را برچیند و فرقه‌هایی را که در آن زمان قدرت یافته و رایج شده بودند از میان بردارد.

این مؤسّسات و دستگاههای کنونی مسیحی که از روح و تعالیم مسیحی محروم اند ناچار با رشد نظم جنینی حضرت بهاءالله متدرّجاً محو خواهند شد و راه را برای ترقی مؤسّسات خدادادی که به صورت ناگسستگی با تعالیم بهائی پیوسته است هموار خواهند کرد و همان روح قدسی الهی که در عصر رسولی کلیسا سبب احیاء مسیحیان اولیه و ضامن طهارت تعالیش و نشر انوارش شده بود دوباره به جهان باز خواهد گشت و در نتیجه تبیین حقایق اصلیه و توضیح مقصد اولیه دین الهی جهان را زنده خواهد ساخت.

و چون به درستی دین حضرت بهاءالله را تحقیق کنیم می بینیم که آئین بهائی در هیچ موردی و در هیچ تعلیمی با مقصد و قدرتی که در دین حضرت میسح مکنون بود تفاوتی ندارد تا چه رسد به اینکه اختلاف داشته باشد و شاهد صادق این مدعا این بیان حضرت بهاءالله است که درباره حضرت عیسی فرموده: "اعلم بانّ الابن حین الذی اسلم الروح قد بکت الاشياء کلّها ولكن بانفاقه روحه قد استعدّ کلّ شیئی کما تشهد و تری فی الخلائق اجمعین کلّ حکیم ظهرت منه الحکمة و کلّ عالم فصلت منه العلوم و کلّ صانع ظهرت منه الصنایع و کلّ سلطان ظهرت منه القدرة کلّها من تأیید روحه المتعالی المتصرّف المنیر و تشهد بانّه حین الذی اتی فی العالم تجلّی علی الممکات و به طهر کلّ ابرص عن داء الجهل و العمی و برء کلّ سقیم عن سقم الغفلة و الهوی و فتحت عین کلّ عمی و تزکّت کلّ نفس ... انه لمطهر العالم طوبی لمن اقبل الیه بوجه منیر"

## علامت انحطاط معنوی

دیگر لازم نیست که درباره انحطاط مؤسّسات دینی که تجزّی و تحلیلش یکی از جنبه های عصر تکوین دور بهائی است سخنی بیشتر رود. اسلام در نتیجه مستقیم غیر مذهبی شدن ممالک و نیز به علت عداوت صریح و مصرّانه اش با امرالله به قعر چنان ذلّتی افتاد که به ندرت در تاریخ خود چنان ذلّتی را مشاهده کرده بود و همچنین مسیحیت بر اثر عواملی که چندان با علل انحطاط اسلام تفاوت نداشت مرتباً رو به ضعف نهاد و تا حدّ زیادی به جریان تجزّی و فساد موجوده شدّت بخشید گوئی مقدر چنان است که این خرابی و تلاشی باید مقدمه دوران بازسازی و بنای اعمده اجتماع انسانی باشد.

از فساد در مؤسّسات دینی که بگذریم علامت تدنّی در عالم اخلاق نیز به همان اندازه اهمّیت دارد و بر همه کس واضح و مبرهن است انحطاطی که سرنوشت مؤسّسات اسلامی و مسیحی را معین کرد در زندگی و رفتار افرادی که پیرو آنها بودند عیناً نمایان شد چنانکه امروز ما به هر طرف که دیده گشائیم و هر چه در گفتار و کردار نسل کنونی حتّی به طور سطحی نظر نمائیم از مظاهر فساد و انحطاط اخلاقی که در شئون انفرادی و اجتماعی زنان و مردان این عصر از خود ظاهر می سازند به دهشت و حیرت می افتیم.

شک و تردیدی نیست امری که باعث چنین شرّ مهلکی گشته همانا انحطاط دین به عنوان یک نیروی اجتماعی است که ضعف مؤسّسات مذهبی پدیده خارجی آنست حضرت بهاءالله می فرماید: آنست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان. سستی ارکان دین سبب قوّت جهّال و جرأت و جسارت شده. برآستی می گویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است.

و در لوحی دیگر می فرمایند: "دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه که خشّیة الله ناس را به معروف امر و از منکر نهی نماید. اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد. نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور بازماند. خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته اند... کیش یزدان جامه او است."

بنابراین عجیب نیست که چون در نتیجه فساد بشری چراغ دین خاموش شود و خلعت معنوی که بایستی زینت هیكل انسانی باشد از او خلع گردد ناچار انحطاط تأسّف انگیزی در سرنوشت بشر فی الفور به وجود می آید و با خود هر نوع شرّی را که از یک شخص خاطی منحرف سرزدنی باشد همراه می آورد.

و در چنین حالی است که انحرافات در طبیعت انسان و انحطاط در رفتار انسان و فساد و انحلال در مؤسّسات متعلّق به انسان به بدترین و نفرت بارترین وجهی ظاهر و آشکار گردد و ماهیّت انسانی تدنّی یابد، اعتماد و اطمینان سلب شود رشته انضباط از هم بگسلد، ندای وجدان خاموش شود، شرم و حیا از میان برخیزد، مفاهیم وظیفه شناسی و هم بستگی و احترام و رفتار متقابل و وفاداری تعبیرات غلط گیرد و عواطف عالیّه آرامش و سکون و شادمانی و سرور و امیدواری از میان برخیزد.

باید اذعان کنیم که افراد و مؤسّسات بشری امروز به چنین وضعی روی آورده اند. حضرت بهاءالله درباره حسرت و اندوه بشر غافل چنین فرموده: "دو نفس دیده نمی شود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کلّ از برای اتّحاد و اتّفاق خلق شده اند." در همین لوح می فرماید: "غفلت تا کی، اعتساف تا کی، انقلاب و اختلاف تا کی ... فی الحقیقه اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزیاید."

احیاء و بازگشت تعصّبات دینی و خصومات نژادی و غرور وطنی، شواهد روز افزون خودپرستی و سوء ظن و خوف و تقلّب، اشاعه تروریسم و قانون شکنی و شرب مسکرات و جنایت، داشتن عطش مفرط و کوشش حادّ و بی حدّ برای کسب مال و لذّت و شئون ناچیز دنیوی، تضعیف اساس خانواده، اهمال در مراقبت و انضباط اطفال از طرف والدین، استغراق در تجمل پرستی، نداشتن حسّ مسؤولیّت در قبال ازدواج و بالتّیجه ازدیاد طلاق، انحطاط و انحراف در عالم هنر و موسیقی، ملوّث شدن ادبیات و فساد مطبوعات، تزیید نفوذ و فعالیتّ مروّجین انحطاط که از بسر بردن زن و مرد با هم بدون ازدواج دفاع می کنند و فلسفه برهنگی را تعلیم می دهند و حیاء را منسوخ و افسانه خیالی می شمارند و از قبول اینکه تولید نسل را مقصد اصلی و مقدّس ازدواج بدانند ابا دارند و دین را افیون خلق توصیف می کنند و اگر بتوانند نوع بشر را بقهقرای توحّش و هرج و مرج و بالاخره بانعدام صرف سوق می دهند اینها همه به ظاهر ظاهر از خواصّ بارزه جامعه فاسد منحلّطّ این زمانند جامعه ای که چاره دیگرش نیست جز آنکه یا دوباره احیاء شود یا به مرگ و نیستی دچار گردد.

## شکست بنیان سیاست و اقتصاد

انحطاطی مشابه نیز در عالم سیاست عصر کنونی ما مشهود است که به نوبه خود بر همان تجزّی و فساد و سرگردانی این عصر شهادت می دهد عصری که مورّخین آینده آنرا پیش در آمد عصری عظیم خواهند شناخت که از روزگار زرّینش امروز جز بارقه ضعیفی به چشم ما نمی آید.

در این مقال که به ذکر کلیات اختصاص یافته مجالی نیست تا بتوان چنانکه باید ماهیت وقایع حاد و خصومت آمیز فراوانی را که بنیاد سیاست و اقتصاد جهان را تقریباً ویران ساخته تخمین زد. به علاوه این مصائب گرچه بسیار شدید است هنوز به ذروه اعلائی خود نرسیده و قوای مخربه اش را به آخرین درجه به کار نبرده است. این جهان سراسر، از هر زاویه و بهر نحو که دیده شود چیزی جز تصویری غم انگیز و اسف بار را به دیده ما نمی آورد، تصویری که سازمانی بی رمق مشرف به موتی را نشان میدهد که بر اثر هجوم قوایی که برایش ناشناس و از تحت تسلطش بیرون است به کلی از لحاظ سیاسی از هم گسیخته و از لحاظ اقتصادی در حال اختناق است. بحران عظیم اقتصادی (امریکا)، عواقب بزرگترین بلائی که تا به حال بشر تجربه کرده است (جنگ بین المللی اول) و اضمحلال نظامی که معاهده ورسای به وجود آورده بود، احیاء میلیتاریسم به بدترین وضع ممکن، عدم موفقیت تجارب مفصل، شکست مؤسسات نوزادی که برای حفظ صلح و آرامش مردمان و طبقات و ملل به کار گرفته شده بود، همه سبب یأس و حرمان و تضعیف روحیه اهل عالم گردید و امید و نشاط جهانیان را نابود ساخت و زندگیشان را مشوش و اتحاد بین المللی را زائل ساخت.

در قاره اروپا کینه های دیرینه و رقابتهای روز افزون بار دیگر مردم نابسامانش را به دسته بندیهای خاصی تقسیم کرد که ناچار سبب تسریع بلایای مخوفی خواهد شد. بلایائی که نوع بشر با تمام قربانیائی که در تاریخ خویش متحمل شده نظیرش را ندیده است. در قاره امریکای شمالی پریشانی اقتصادی و بی نظمی صنعتی و نارضائی عمومی ناشی از اقدامات نارسائی که برای اصلاح اقتصاد نامتعادل به عمل آمد و ترس و تشویش از امکان درگیری سیاسی امریکا در اروپا و آسیا همه خبر از زمانی میدهد که شاید یکی از بحرانی ترین ادوار در تاریخ جمهوری امریکا باشد. آسیا که هنوز در چنگ سخت ترین مشکلات تاریخ اخیرش دست و پا میزند اخیراً در ناحیه شرقی اش با قوایی مواجه گشته که ناچار تقلاهای مردم تازه به آزادی رسیده اش را در سبیل صنعتی شدن و ناسیونالیسم تشدید خواهد کرد. در قلب قاره افریقا آتش جنگ خونینی در اشتعال است که نتیجه اش هر چه باشد منجر به عکس العمل هائی در سایر نقاط جهان خواهد شد و در نژادها و ملل غیر سفید پوست تأثیرات بسیار نامطلوبی بر جای خواهد گشت.

ده میلیون نفر به زیر سلاح باقی هستند و ابزار و ساز و برگهای مرگباری را که مخلوق علم است تمرین می کنند. سی میلیون نفر دیگر زیر یوغ حکومت و نژاد بیگانه دست و پا میزنند. تعدادی مشابه از انبوه مردمی هستند که نمی توانند برای تأمین ما محتاج خویش مواد لازم را بدست آورند. حال آنکه همان مواد حیاتی را در جای دیگر برخی از کشورها عمداً نابود می کنند. انبوه بیشتر از خلائق نیز موجودند



که زیر بار تسلیحات روز افزون نالان و بر اثر فرو ریختن اساس تجارت بین المللی دچار فقر و فاقه بی پایان. با وجود چنین شرور و مصیباتی می توان دید که نوع بشر یقیناً به حواشی دردناک ترین مرحله حیات خویش وارد گشته است.

پس عجیب نیست اگر ملاحظه می کنیم که یکی از وزرای برجسته اروپا در طی نطقی چنین انذار نموده: "اگر جنگ دیگری به مقیاسی بزرگ در اروپا در بگردد بالمآل منجر باضمحلال تمدنی که ما می شناسیم خواهد شد و به قول لرد بریس اگر ما جنگ را تمام نکنیم جنگ ما را تمام خواهد کرد" و یکی از مقتدرترین دیگاتورهای کنونی چنین شهادت داده که: "بیچاره اروپا در حالت کوفتگی اعصاب است. قوه بهبود و نیروی پیوستگی و ترکیب خویش را از دست داده و جنگ دیگر ما را مضمحل خواهد ساخت." یکی از دانشمندان و زعمای کلیسای مسیحی می نویسد: "شاید لازم باشد که جنگ دیگری در اروپا درگیرد تا یک قدرت بزرگ بین المللی در نتیجه اش بوجود آید. اما چنان جنگی بسیار دهشت انگیز خواهد بود و صدها هزار قربانی از نسل حاضر طلب خواهد کرد."

شکست رسوا کننده کنفرانسهای اقتصادی و خلع سلاح و موانع حاصله در راه مذاکرات تحدید تسلیحات نیروی دریائی، کتاره گرفتن نیرومندترین و مسلح ترین دو کشور جهان از جامعه ملل، بی کفایتی نظام پارلمانی به شهادت وقایع اخیر اروپا و امریکا، ناتوانی رهبران و مروّجان نهضت کمونیستی در اثبات مدّعی خود دائر برحان نظام دیگاتوری رنجبران، و مصائب و محرومیتهائی که فرمانروایان کشورهای استبدادی برای رعایای خود فراهم آورده اند، همه بدون ادنی شک و شبهه ای نشان میدهند که مؤسّسات بشری به کلی عاجز از این است که از وقوع بلایائی که جامعه بشری را تهدید می کند جلوگیری نماید. نسل سرگردان کنونی باید از خود پرسد این شکافی را که روز بروز بازتر می شود و هر لحظه ممکن است سبب نابودیش شود با چه و چگونه می توان تعمیر کرد؟

هر زن و مرد فکوری از هر طبقه که باشد چون از جمیع جهات آثار تجزی و آشفتگی و ورشکستگی را عیان بیند این سؤال برایش مطرح میشود که آیا جامعه ای که به وضع امروز دچار گشته به تنهائی و بی مدد غیر قادر است از مردابی که هر دم در آن فروتر می رود خود را بیرون بکشد. غیر از نظام وحدت عالم انسانی هر نظام دیگری بارها آزمایش و همواره ثابت شده است که به کلی ناقص و نارسا است. هر روز آتش جنگی پس از جنگی دیگر افروخته شده و کنفرانسهای بی شمار طرح جلساتی افکنده و به مشورت نشستند. معاهدات، قرار دادها و میثاقهائی را با دقت و صرف اوقات مذاکره کرده به امضاء رسانده و تجدید نظر کرده اند. انواع نظامهای حکومتی را با صبر و حوصله آزموده و مداوماً تغییر شکل داده اند. نقشه های اقتصادی جهت بازسازی بسیار طرح شده و آنها را با دقت به مرحله اجراء

در آورده اند. با وجود تمام این اقدامات، بحرانی از پس بحرانی دیگر آن هم با چنان سرعتی وقوع یافته که جهان بی ثبات را به همان سرعت به حضيض قهقرا سوق میدهد. گودالی هولناک دهان گشوده تا همه را در یک بلیبه عمومی در کام خود فرو کشد و همه را در بر گیرد چه از ملل مرفه باشند چه غیر مرفه، چه حکومت دموکراسی داشته باشند چه دیگاتورری یا سرمایه داری و یا رنجبری، چه اروپائی باشند و چه آسیائی، چه مؤمن و چه کافر، چه سیاه و چه سفید، به حدی که یا ناظر شکاک و بدبین ممکن است به طعنه بگوید که خدای خشمگین این کره بدبخت زمین را بخود وا گذاشته و او را به نابودی ناگزیری محکوم ساخته است. بشر بلا دیده و حرمان کشیده که نه تنها مقصد و جهتش را گم کرده بلکه امید و اعتمادش را نیز از دست داده، بی محافظ و بی رهنما، بی اندیشه و ناپینا، لب پرتگاه بلا قدم زنان به قضای محتوم تن در داده است. و در حالیکه از حاشیه سایه خارجی حیات مشوشش به قلب تاریکی می گراید، به عمق ظلمت بیشتری فرو میرود.

آیا نمی توان گفت که در این زمان که سایه ها پهن تر می شوند، هر از چندی که برق امیدی بر افق عالم می درخشد بشارت می دهد که ظلمت دیجوری که بشر را فرا گرفته به نور تبدیل خواهد شد؟ آیا غلط است اگر بگوئیم که در این جهان بی ایمان که به افکار مغشوش آلوده است و به شرّ تسلیحات روز افزون دچار و به رقابتهای خطرناک و کینه و عداوت گرفتار است می توان قوائی را مشاهده نمود که آهسته آهسته به پیش میرود و با روح عصر هم آهنگی دارد؟ بعد از جنگ بین الملل اول در بجموحه شدت یافتن روز افزون فریادهای گوش خراش ناسیونالیزم گر چه جامعه ملل مرحله جنینی را طی میکند و ابرهای طوفان زائی که آنرا در بر گرفته هر لحظه ممکن است سازمان مزبور را از توانائی و کارائی ساقط و دستگاهش را مختل سازد ولیکن جامعه ملل جهت درستی را در پیش گرفته و به مقصد صحیحی توجه دارد. ندهائی که از بدو تشکیل جامعه ملل در عالم برخاسته و کوششهایی که به کار رفته مبین توفیقات این سازمان یا هر سازمان دیگری است که بالمآل باید جانشین آن گردد.

## اصل امنیت جمعی

عقد یک معاهده عمومی مربوط به امنیت جهانی مقصد مرکزی کوششهایی بوده است که از بدو تأسیس جامعه ملل مبذول گشته. "معاهده تضمینات متقابل" که دول عضو در مرحله اولیه درباره اش بحث و مذاکره نمودند، جرّ و بجئی که درباره پروتکل ژنو در گرفت و بعداً هم در میان اعضاء جامعه ملل و غیر اعضا تناقضات شدیدی را به وجود آورد، پیشنهادی که متعاقباً به عنوان ممالک

متحدۀ اروپا و وحدت اقتصادیش طرح شد، بالاخره سیاست مجازاتهای لازم که اعضاء جامعه مطرح ساختند همه از وقایع مهمۀ تاریخ پر نشیب و فراز آن جامعه به شمار میرود. فی الحقیقه یکی از وقایع بی سابقه تاریخ بشر آن بود که پنجاه نفر از اعضاء جامعه ملل پس از مشورت معقول رأی دادند که یکی از اعضاء خود را که از اعظم قدرتهای اروپا است به علت تجاوزی که مرتکب شده است محکوم نمایند و نیز قبول کردند که به هیئت اجتماع مجازاتی را برای کشور محکوم در نظر گیرند و تا حدّ زیادی نیز توانستند به تنفیذ تصمیم خویش موفق گردند. زیرا این اولین بار در تاریخ بشر بود که نظام امنیت جمعی که حضرت بهاءالله پیش بینی و حضرت عبدالبهاء به صورت قاطعی اعلام فرموده به مرحله بحث و آزمایش در آمده بود. اولین بار در تاریخ بشر بود که نظام امنیت جمعی رسماً به شناسائی ملل در آمده و علناً اظهار شده بود که برای قوام آن نظام عمومی هم جبر و قوه لازم است و هم نرمش و انعطاف پذیری. قوه برای این که کارائی آن نظام را تضمین کند و انعطاف پذیری برای این که آن دستگاه بتواند حوائج و آمال عضو مظلوم را حمایت نماید. این اول بار در تاریخ بشر بود که ملل جهان سعی نمودند که به مسئولیت جمعی تن در دهند و از مرحله قول فراتر رفته جمعی برای اقدام به عمل آمادگی خود را اعلام نمودند. بالاخره اول بار در تاریخ بشر بود که حکم صادره از طرف رهبران و نمایندگان ملل را یک نهضت آراء عمومی صحّه نهاد و مورد تأیید همگی مردم قرار گرفت.

در پرتو تحولات کنونی بین المللی این بیان مبارک حضرت بهاءالله چه صریح و واضح و پیش بینانه می نماید که فرمود: "ان اتحدوا یا معشر الملوک به تسکن اریاح الاختلاف بینکم و تستریح الرعیة و من حولکم ان اتم من العارفين ان قام احد منکم علی الآخر قوموا علیه ان هذا الا عدل مبین"

و در پیش بینی وقایعی که اکنون رخ داده می فرماید: "لابد بر این است مجمع بزرگی در ارض بر پا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند. و اگر ملکی بر ملکی برخیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند."

حضرت عبدالبهاء در تبیین این موضوع می فرماید: "ملوک یک معاهده قویّه و میثاق و شروط محکمه ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده به اتفاق عموم هیئت بشریّه مؤکد فرمایند ... جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عهد اعظم باشند ... اصل مبنای این عهد قویم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید کلّ دول عالم بر اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیئت بشریّه به کمال قوت بر تدمیر آن حکومت برخیزد."

البته شکی نیست که آنچه تا به حال انجام گرفته هر چند در تاریخ بشری بی سابقه است اما هنوز فرسنگها با لوازم ضروریه نظامی که در آن بیانات مبارکه پیش بینی شده فاصله دارد. مخالفین جامعه ملل ایراد می گیرند که آن سازمان مرگب از عموم کشورها نیست و فاقد جامعیتی است که ضامن موفقیتش در حلّ و فصل مسألت آمیز دعاوی بین المللی باشد.

ایالات متّحده امریکای شمالی که طراح آن جامعه است خود از آن دوری جسته و هنوز دوری میجوید و آلمان و ژاپن که از قوی ترین حامیانش بودند ترکش گفتند و از عضویتش کتاره گرفتند. اما عده دیگری در مقابل چنین اظهار می دارند که تصمیمات متّخذ و اعمال مبذوله اش را نباید چنین پنداشت که دلیل قاطع بر حصول اتّحاد بین المللی است بلکه فقط آنها را باید نشان مطبوعی شمرد که اشارت به آن وحدت دارد و بعضی دیگر چنین پندارند که اگر چه جامعه ملل حکم مجازات متجاوز را صادر کرده و برخی از ملل نیز متعهد به اجرائش شده اند اما در مرحله اجراء کسی پای به پیش نگذارد و به نابودی جامعه ملل انجامد و سیل بلائی که بشر را احاطه خواهد کرد جامعه مللی را نیز در کام خود فرو کشد. با وجود همه اینها اهمیتی را که این قدم اول یعنی تأسیس جامعه ملل در بر دارد انکار نتوان کرد یعنی هر مقامی که جامعه ملل دارا باشد و هر نتیجه ای که حکم تاریخیش داشته باشد و هر مشکل و نقصانی در آینده نزدیک برایش پیش آید باز این تصمیم بسیار مهم را باید یکی از برجسته ترین علائم رهنمائی دانست که بشر در وصول به مقصد دیرینش برداشته و به سوی مرحله ای که وحدت عالم انسانی حاکم بر حیات بین المللی بشر گردد پیش رفته است.

پس در ظلمتی که بشر پر التهاب را فرا گرفته این اقدام تاریخی را میتوان به منزله درخشش بارقه ضعیفی به شمار آورد. شاید این بارقه هم جز برقی زود گذر در تاریکی آشفتهگی ها نباشد زیرا باید سیر تجزّی و تلاشی جاری گردد و نفو فاسد کننده اش هر روز عمیق تر شود و در ارکان این عصر متزلزل رسوخ نماید و هنوز مصائب دردناک بیشتری لازم است تا کشورهای متخاصم و اصول و عقاید متناقض و طبقات و نژادهای مختلف را در کره بلیات عمومی ذوب نماید و در قالب مصیبات شدید ریزد و از آنها جامعه متّحد المرامی به وجود آورد که با نظامی متّحد و هماهنگ کار کند. بلیاتی که تصوّرش را نتوان کرد. بحرانهایی که به خوابش نتوان دید. انقلابات، جنگ، قحط و غلا و آفات همه شاید دست به دست هم دهند تا در دل و جان بشر غافل حقایق و اصولی را حک نمایند که همواره از شناسائی و پیرویش سر می پیچیده است. باید جامعه بشری به درد ورنجی دچار شود که به کلی زیر و زبرش سازد تا بتوان بار دیگر به جای آن خرابه، بنائی آباد نهاد و حیاتی جدید ایجاد نمود.

حضرت بهاء الله می فرماید: "انّ التمدنّ الذی يذكره علماء مصر الصّناع و الفضل لو يتجاوز حدّ الاعتدال لتراه نقمةً على النّاس ... انه يصير مبدء الفساد في تجاوزه كما كان مبدء الاصلاح في اعتداله ... سوف تحترق المدن من ناره و ينطق لسان العظمة الملك لله العزيز الحميد."

و نیز می فرماید: "از حین نزول سوره رئیس تا این یوم نه ارض بسکون فائز است و نه عباد به اطمینان مزین ... مرض عالم به مقامی رسیده که نزدیک به یأس است چه که طیب ممنوع و متطبّب مقبول و مشغول غبار نفاق قلوب را اخذ نموده و ابصار را احاطه کرده سوف یرون ما عملوا فی ایام الله."

و نیز می فرماید: "این یومی است که کره ارض اخبار خود را باز می گوید و ثقل خود را فرو می نهد... منادی ندا میدهد و ناس در اضطراب. اینست شدت خشم الهی. اهل یسار در ناله و فغان و اصحاب یمین بر مکامن عزّ جالس و از ید ساقی رحمن از شراب ظهور مزاجها کافور مشروب و به سعادت فائز." (ترجمه)

## جامعه پیروان اسم اعظم

در این جهان که مؤسّسات عرفی و دینیش غالباً در حال انحلال است جز جامعه پیروان اسم اعظم که اقدامات جهانگیر و نیرو بخشش نماینده جریان وحدت انگیز و سازنده جهان است دیگر کدام گروه است که بتواند روی آسایش و سعادت بیند؟ آناند "اصحاب یمین" که مکمن عزّشان بر بنیان نظم جهان آرای بهاء الله، نظمی که سفینه نجات ابدی در این یوم اعظم است، استقرار یافته. بین مردم این جهان فقط اهل بهاء هستند که در ببحوحه طغیان این عصر پر طوفان می دانند که دست قدرت پروردگار است که آن سفینه نجات را به سوی مقصود میراند و سرنوشتش را معین می کند و فقط آناند که به بافتن تار و پود سیاست منظم جهانی مشغولند و از بسط و رشد آرام و تدریجی اش واقف و آگاه.

آناند که با وقوف از دعوت عظیمشان و با اعتماد بر قوه جامعه ساز آئینشان بدون وقفه و بی ترس و وا همه به پیش می تازند و وسائل و اسبابی را که برای پرورش جنین نظم جهانی حضرت بهاء الله لازم است فراهم می سازند. بلی یگانه روزنه امیدی که در جامعه مبتلای کنونی به چشم میخورد همین جریان سازندگی بطئی و آرامی است که حیات جامعه جهانی بهائی را بخود معطوف داشته است. زیرا خالق این جریان همانا قوه نافذه منبعثه از مشیّت لن یتغیر الهی است که در قالب نظم اداری بهائی سریان یافته است.

در جهانی که مؤسّسات و اجتماعش فاسد و بینش تاریک و وجدانش مشوّش و دستگامهای دینیش بی جان و از مناقب و فضائل عاری است در چنین جهانی این عامل شفا بخش یزدانی، این نیروی نافذ الهی، این قوّه جذب کننده معنوی که در غایت نشاط و تأثیر است به تدریج شکل می پذیرد و در کالبد مؤسّساتش متبلور میشود و نیروهایش را بسیج می کند و برای غلبه روحانی جهان و نجات عالم انسان آماده میشود. و هر چند جامعه ای که آمالش را تجسّم داده اینک بسی کوچک است و فوائد مستقیم و محسوسش قلیل، امّا قوای مکنونه اش که برای احیاء بشر و تعمیر جهان شکسته خلق شده آن چنان عظیم است که در حساب نیاید.

این قوّه نافذه الهیه تقریباً یک قرن است که در میان هیاهو و اضطرابات این عصر پریشان با وجود مصائب لا تحصی که بر رهبران و مؤسّساتش و پیروانش وارد شده موفق گردید که هویت خویش را حفظ کند و ثبات و قدرتش را تقویت نماید و وحدت اصلیه اش را نگاه دارد و از اصالت اصول و احکامش حراست کند و عوامل دفاعیه اش را فراهم سازد و مؤسّساتش را بسط و استحکام بخشد. چه بسیار و نیرومند بوده اند قوایی که در خاموشی نور و محو کردن نامش از داخل و خارج کوشش فراوان کرده اند بعضی از نفوس اصولش را زیر پا نهاده راه ارتداد جستند و به امرش خیانت ورزیدند و بعضی دیگر به لعن و تکفیرش چنان پرداختند که هیچ رهبر دینی به تکفیری بالاتر از آن قادر نبوده و بالاخره برخی دیگر چنان توهین و تعدیبت نمودند که بیش از آن در قوّه هیچ سلطان مستبدی نبود.

امّا چیزی که از دشمنان پنهان و سرسختش ساخته بود منتهایش این بود که از سرعت رشدش بکاهند و موقتاً از تعقیب مقصدش مانع شوند. در عوض کاری که بدست دشمنانش صورت گرفت تطهیر حیاتش و افزودن عمقش و اشتعال روحش و پیرایش مؤسّساتش و بسط اتّحادش بود و هرگز اهل عدوان نتوانستند که در هیئت وسیع پیروانش شکافی دائمی اندازند و تشعبی در آن به وجود آورند.

امّا آنان که به امرش خیانت ورزیدند پیروان سست عنصر و ضعیفش بودند که چون برگهای خشک مرده ای بر باد فنا رفتند و هرگز نتوانستند که از اشراقش بکاهند و در بنیانش خللی اندازند. دشمنان پر قدرتش یعنی کسانی که از خارج بر هیکل امرش تاختند از مسند قدرت بیفتادند و به نحوی خارق العاده نابود شدند. ایران اولین مخالف و مهاجمش بود سلاطینش بر خاک مذلت افتادند، سلسله شان معدوم و نامشان منفور شد و روحانیون که همدست ایشان و حامی حکومت متزلزلشان بودند نیز بی اعتبار گشتند. کشور ترکیه که سه بار بانی آئینش را تبعید نمود و ظالمانه به حبس ابد محکومش ساخت به انقلاب بسیار شدیدی که در تاریخش بی سابقه بود مبتلا شد و از یک امپراطوری مقتدر به

یک جمهوری کوچک آسیائی تبدیل یافت. سلطنتش به فنا راجع شد، سلسله اش ساقط گشت، خلافتش که قوی ترین دستگاه اسلام بود مضمحل گردید.

از آن طرف آئین مبارکی که به آن همه خیانت ظالمانه دچار و به آن همه هجمات عنیفه محاط شده بود پیوسته قدرتمند تر میشد و به پیش میرفت و از جراحاتش پروا نداشت و ارکانش از هم نپاشید و زخم کاری بر نداشت و در بجزوه بلایا پیروان با وفایش را چنان الهام بخشید و چنان عزمی راسخ عطا کرد که هیچ سدّ محکمی مانعی بر ایشان بوجود نمی آورد و نور ایمانی در جانشان بر افروخت که هیچ مصیبتی خاموشش نمی کرد و امیدی در دلشان نهاد که هیچ نیروی سرسختی آنرا بدر نمی برد.

## دین جهانی

امری که حضرت بهاءالله اعلان فرمود از اینکه آن را یک مسلک یا یک نهضت و نظائر آن بنامند امتناع ورزید زیرا اطلاق چنین عناوینی بر نظام دائم الاتّساعش خلاف عدل و انصاف بود و نیز خود را از انتساب عناوین و القاب دیگری از قبیل فرقه بابی، مذهبی آسیائی، انشعابی از شیعه اسلام، که نفوس غافله و بد اندیش حسب معمول به آن میدادند بری دانست. و بالاخره از قبول توصیفات مانندی که امر بهائی فقط یک نوع فلسفه حیات است یا فقط التقاطی از تعالیم اخلاقی یا حتی یک دین تازه است اباء ورزید، بلکه ثابت کرد که ادّعایش و عنوانش دین جهانی است و مقصدش ایجاد یک جامعه متحد المرام عالمگیر است که در میقات معینّ تأسیس نماید. جامعه ای که هم موجود و هم حافظ صلح اعظمی است که حضرت بهاءالله اعلان فرموده. امر بهائی قصدش آن نیست که بر تعداد نظامات دینی که چندین نسل است به واسطه اختلاف پیروانشان آرامش جهان را بر هم زده اند بیفزاید بلکه این آئین جهان در قلوب هر یک از پیروانش عشق و محبت تازه ای را به وجود آورده که نسبت به جمیع ادیان که پیروانشان در جامعه بهائی وارد شده اند عشق بورزند و همه به وحدت جمیع ادیان معتقد باشند.

یکی از تاجداران جهان (ملکه رومانی) درباره مقام و ادّعایش نوشته است: "آئین بهائی برای همه کسانی که بسی در پی امید گشته اند آغوش گشوده است و جمیع انبیاء بزرگ پیشین را بدیده قبول می نگرد و هیچ مذهبی را خراب نمی کند و همه درها را می گشاید." "تعالیم بهائی جان را آرامش بخشد و قلب را امید دهد. کلمات پدر آسمانی طالبان اطمینان را چون آب در بیابان بر تشنه گمگشته است." در اعلامیه دیگری آن ملکه نیک اختر چنین گوید: "آثار قلبی حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء ندای بلند صلح

است که از حدود جمیع مرزها می‌گذرد و جمیع اختلافاتی که بر سر مراسم و آداب مذهبی برخاسته به پشت سر مینهد... این پیام پیام بدیعی است که حضرت بهاء‌الله و فرزند جلیلش حضرت عبدالبهاء برای ما آورده‌اند. انتشار این پیام را به زور و جبر نخواسته‌اند زیرا یقین داشته‌اند که آن بذر پاک قوه نامیه اش حقیقت ابدیه است که در خود دارد و به زودی ریشه دواند و جوانه زند. در آخر کلام پند آمیزش چنین گوید: "هر گاه نام حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء را شنیدید آثارشان را بخوانید و کتابهایشان را بجوئید و بگذارید درسها و کلمات عالیه و آرام بخش و محبت انگیزشان در دل شما چون دل من رسوخ نماید."

آئین حضرت بهاء‌الله به برکت قوای خلاقه و نظم آفرین و عزت بخشش قادر شد که نژادها و ملل و مرامها و طبقات مختلفی را که در سایه اش پناه گرفته و به امرش تمسک جسته‌اند در آغوش باز خویش بپذیرد و قلوبشان را تقلیب نماید و پرده تعصباتشان را بسوزاند و آتش عداوتشان را فرو نشاند و مفاهیمشان را بالا برد و نیات و مقاصدشان را والا کند و مجهوداتشان را هم آهنگ سازد و وجهه نظرشان را دگرگون نماید و توانست که با حفظ وطن پرستی و وفاداری به تعهدات ثانویه شان آنانرا دوستاران بشر و حامیان سرسخت مصالح عالم انسانی سازد و توانست با حفظ اعتقاد کامل به الهی بودن ادیانشان آنان را بر مقاصد اصلیه ادیان واقف گرداند و قدر و مقامشان را معلوم دارد و ظهور پی در پی و ارتباط و جامعیت و اتحادشان را آشکار نماید و آنان را مدعن سازد که جمیع آن ادیان با پیوندی مستحکم با آئین بهائی پیوسته‌اند. این عشق و محبت جامع و فائقی را که پیروان آئین بهائی به همنوع خویش از هر نژاد و دین و طبقه و ملتی دارند هرگز نباید مرموز و تصنعی تلقی کرد زیرا آن عشق عشقی حقیقی است و آن محبت محبتی ذاتی است و هر کس که دلش با آتش عشق الهی افروخته شد خلق را به خاطر خدا دوست میدارد و صورت هر انسانی را آینه نور خدا می‌بیند.

درباره مردان و زنانی که چنین اعتقادی را دارند می‌توان گفت که "در نظرشان هر کشور بیگانه ای وطنی است و هر وطنی کشور بیگانه ای" زیرا اهل بهاء رعایای ملکوت حضرت بهاء‌الله‌اند و با آنکه حتی المقدور در بهره برداری از منافع این جهان فانی شریکند و از شادمانیهای ناپایدار این حیات خاکی برخوردار و هر چند که به هر کاری که بر غنا و سرور و صلح و آرامش این زندگانی فانی بیفزاید شائق و راغبند اما یکدم از یاد نمی‌برند که حیات جسمانی‌شان چیزی جز مرحله کوتاه و موقتی از مراحل وجودشان نیست و هر که در این جهان است زائر رهگذری بیش نیست که مقصدش کشور آسمانی است و وطنش ملک جاودانی و نورانی و پراز سرور و شادمانی.



پیروان حضرت بهاءالله هر چند به دولتهای متبوعشان وفادارند و هر چند بهر چیزی که به امنیت و رفاهشان مربوط است علاقه مندند و به هر چه که سبب پیشرفت مصالحشان باشد راغب اما اعتقاد راسخشان در این است که خداوند متعال دینی را که به آن پیوسته اند ما فوق جمیع طوفانها و جمیع تشعبات و تشنجات سیاسی قرار داده و آئین بهائی اصولاً غیر سیاسی است و ذاتاً ما فوق ملتها است و به کلی از هر دسته بندی بیزار است و از مطامع و مقاصد و امیال ملیت پرستان در کنار. چنین آئینی اختلافات طبقاتی و حزبی را مردود می شمارد و بی درنگ مصالح شخصی و ناحیه ای و ملی را بر مصالح عالیّه جامعه بشری رحمان نمی بخشد و خوب میداند که در این جهانی که اقوام و ملل به هم محتاج و مرتبطند مصالح جزء در مصالح کل نهفته است و هیچ سودی را نباید به جزء اختصاص داد اگر سود کل در آن نباشد.

پس عجب نیست اگر قلم توانای حضرت بهاءالله با ملاحظه وضع کنونی جهان چنین بیانی را رقم زده باشد: "ليس الفخر لمن يحبّ الوطن بل لمن يحبّ العالم." "فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن." و در مقام دیگر می فرماید: "امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض قیام نماید." و نیز می فرماید: "به این کلمات عالیات طیور افنده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود.

همچنین بهائیان را اعتقاد بر این است که آئین بهائی مذهب نیست فرقه نمی پذیرد و از جمیع دستگاههای روحانیت به هر شکل که باشد و به هر مبدأ که متعلق باشد و به هر نوع که اداره شود بری و بیزار است و به یقین می توان گفت که هیچ دستگاه روحانیتی با معتقداتش، سنتهایش، محدودیتش و تنگی نظرش از همه جهات موافق با اصول و عقائد اصلی آئین بهائی نیست چنانکه فرقه های سیاسی نیز با همه احزابش و نظامش و برنامه هایش با امر بهائی توافقی ندارد. البته یک شخص بهائی می تواند با بعضی از اصول و عقائد دستگاههای سیاسی و روحانی موافقت داشته باشد اما نمی تواند در هیچ یک از این دستگاهها عضویت یابد و نیز نمی تواند بر عقائد و اصول و برنامه هایشان صحه گذارد. زیرا آئینی که مؤسّسات خدادادش در بیش از چهل کشور مختلف تأسیس یافته که حکومت این ممالک از نظر سیاسی و منافع خصوصی همواره با هم در تصادم و ستیزند و هر روز بیشتر پیچیده و مشوش میشوند. چنین آئینی چگونه می تواند به پیروانش اجازت دهد که شخصاً یا به واسطه شوراهای تشکیلاتش در فعالیت های سیاسی این همه ممالک مختلف شرکت کند و در عین حال اصالت تعالیمش را محافظت نماید و یا اتحاد پیروانش را محفوظ دارد؟ اگر چنان کند چگونه می تواند پیشرفت پر نشاط و مستمر و آرام مؤسّسات دائم الاتّساعش را تضمین نماید؟

چنین آئینی که با دستگاههای متضاد و ناسازگار دینی و مذهبی و فرقه و عقیدتی برخورد یافته چگونه می تواند از پیروان خویش در قبول نظام خدادادش توقع اخلاص و انقیاد داشته باشد؟ اگر اجازت دهد که پیروانش به مراسم و عوائد منسوخه پیشین پای بند باشند چگونه می تواند از سوء تفاهمات و مناقشات و تصادمات دائمی ناشی از تضاد حاصله بین عضو رسمی و عضو وابسته در دستگاههای مزبور که ناچار پیش خواهد آمد پرهیز نماید؟

اینها است عقائد نظم دهنده و هدایت کننده ای که حامیان امر حضرت بهاءالله در زمانیکه نظم اداریشان آساع و استحکام می پذیرد خود را بدان پای بند دانسته با هوشیاری و بیداری رعایت می کنند زیرا مقتضیات آئینی که به تدریج متشکل می شود وظیفه سنگینی بر دوششان نهاده که از آن گریزی ندارند.

و نیز آگاهند که رعایت و اجراء احکام ضروری و واجب است زیرا احکام با مبادی و اصول آئین بهائی جدائی ندارد و هر دو به منزله تار و پود مؤسّساتی هستند که بالمال بنیان نظم جهانی حضرت بهاءالله بر آن استوار می گردد. و امروز جامعه های بهائی در شرق و اخیراً در غرب همه نوع فداکاری لازم را مبذول میدارند تا فایده و کفایت آن مبادی و احکام را معلوم و اصالتشان را محفوظ دارند و نتایجش را دریابند و انتشارش را تسهیل نمایند. شاید آن روز دور نباشد که در بعضی از ممالک شرقی که در آن جامعه های دینی آنها احوال شخصیّه اعضاء خویش را به صورت شرعی اجراء می کنند به محافل روحانیّه نیز این وظیفه محوّل گردد که رسماً به عنوان یک محکمه بهائی به کار پردازند و در مسائلی از قبیل ازدواج و طلاق و ارث بر طبق کتاب اقدس بین بهائیان حوزه خویش داوری نمایند و مقامات کشوری نیز ضامن اجرائش باشند.

آئین بهائی علاوه بر این گونه فعالیت ها و اهدافی که دارد در زمینه ها و آفاق دیگر و به هر جا که پرتوش رسیده باشد نیز نیروی ترکیب کننده و قوّت تألیف دهنده خود را ثابت کرده و روح نباض شکست ناپذیر خویش را نشان داده است. آئین حضرت بهاءالله به کرات قدرت و قابلیت خود را به ثبوت رسانده و نشان داده است که می تواند با نفوذهای مخربّی که نظامهای دینی و موازین اخلاقی و مؤسّسات سیاسی و اجتماعی را احاطه نموده کاملاً مقابله نماید و از عهده اش بر آید و بنیانهای فائقی را پی افکند از قبیل: بنا و افتتاح مشرق الاذکار در قلب قاره امریکای شمالی، تأسیس و تزئید مراکز اداری (حظائر قدس) در ایران و نقاط مجاوره، تدوین اسناد حقوقی برای حفظ و تنظیم شخصیت حقوقی مؤسّسات بهائی، جمع منابع کافی مادّی و فرهنگی در تمام قاره های جهان، ایجاد موقوفاتی در جوار مقامات مبارکه در مرکز جهانی، مجهودات مبذوله در جمع آوری و شناسائی و تنظیم آثار و الواح

حضرت بهاءالله، اقدامات جاریه جهت اتباع اماکن تاریخیه مربوط به حیات مبشر و شارع و قهرمانان و شهدای امر بهائی، تمهید اساس برای تشکیل و تأسیس تدریجی مؤسّسات آموزشی و فرهنگی و نوع پرستانه، مساعی جمیله در سبیل حفظ اخلاق و تحریض و تشویق و هماهنگی اقدامات جوانان در سراسر جهان، جهد بلیغی که مدافعان دلیر و نمایندگان منتخب و مبلغین سیّار و مهاجران و اداره کنندگان امر بهائی در راه پیشرفت و توسعه حدود و ثغورش و ازدیاد آثار مطبوعش و استحکام اساسش برای احراز فتح و ظفر روحانی مبذول می دارند. شناسائی مقامات کشوری که در بعضی از موارد به محافل روحانی محلی و ملی اعطاء گردیده به آنان اجازه تسجیل و تأسیس مؤسّسات تابعه و محافظه از موقوفاتشان را داده اند. تسهیلاتی که همان مقامات برای اماکن مقدّسه و ابنیه مخصوصه و مؤسّسات آموزشی اش قائل شده اند. شور و نشوری که در بعضی از جامعه های بهائی که دچار امتحان و افتتان شده اند دیده شده که چگونه بر مشکلات فائق آمده به تجدید اقدامات خود موفق گشته اند. شهادت نامه هائی که خاندان سلطنت و امیران و سیاستمداران و دانشمندان به طیب خاطر در عظمت امر بهائی و بنیان گذارانش صادر کرده اند.

از ایسلند گرفته تا تاسمانیا، از ونکوور تا دریای چین، این نظام جهان مدار و این برادری و اخوت عالم آرا پرتوش را گسترده و در قلوب هر مرد و زنی که در ظلّش آمده اند نور ایمان و نور امید و نیروی جدیدی دمیده که نسل غافل امروز افسوس از ادراکش محروم است. چه نیکو است کسانی که سرنوشت این جهان پر آشوب را در دست دارند. کسانی که خود مسئول هرج و مرج و خوف و شگ و بدبختی عالمند در بحبوحه حیرت و پریشانی خویش چشم بر شواهد عنایت حضرت یزدان که در دسترس ایشان است بگشایند و دریابند که این فضل و موهبت یزدانی چگونه سببکارشان می سازد و مشکل گشایشان میشود و چراغ راهشان می گردد.

## مجازات الهی

عالم انسانی به طور کلی به جان در آرزوی اتحاد و یگانگی است تا بلکه مقهوریت و مظلومیت دیرینه اش به سر آید. اما هنوز با سر سختی از آغوش نور می گریزد و از اینکه جبین تمکین بر آستان قدرت اعلائی نهد که او را از این منحصه ها و بلایای مبرم میرهاند سر میپچد.

چه هولناک است این پیشگوئی عظیمی که در این ندای حضرت بهاءالله طنین افکنده: "انّا قد جعلنا میقاتاً لكم فاذا تمّت المیقات و ما اقبلتم الی الله لیأخذنکم عن کلّ الجهات ویرسل علیکم نفحات العذاب عن کلّ الاشطار و کان عذاب ربّک لشدید ..."

آیا این بشر بد بخت هنوز باید که بلای دیگری را متحمل شود تا مصفا گردد و چون ملکوت مقدر الهی در این جهان بر پا شود آماده ورود بدان باشد؟ آیا بنا است که افتتاح چنان عصر ملکوتی و وسیع و بی همتا و درخشانی در تاریخ بشر بعد از زمانی طالع شود که عالم به عذاب الیم مبتلا شده باشد که به مراتب شدید تر از عذاب است که سبب سقوط تمدن روم در قرن اول مسیحی شد؟ آیا پیش از آنکه حضرت بهاءالله در دل و جان مردمان خیمه افرازد، پیش از آنکه عظمتش به تصدیق اهل عالم رسد، پیش از آنکه قصر مشید نظم جهانش ارتفاع یابد مقدر چنین است که زلزله به ارکان جهان افتد و بنیاد بشر را زیر و زبر سازد؟

دیگر عصر شیرخوارگی و کودکی بشر به سر رسیده و عالم انسانی حال به هیجان و التهابی دچار است که با سخت ترین دوره تکاملش یعنی دوره بلوغش ملازمت دارد دوره ای که غرور جوانی و سرکشیش به حدّ اعلی رسیده به تدریج فرو کش می کند و آرامش و معقولیت و متانت که مخصوص دوره بلوغ است به جایش می نشیند سپس نوع بشر به مرحله رشد و کمال میرسد و قادر میشود بقوا و قابلیت فائز شود که ترقیات نهائیش وابسته به آن است.

## هدف وحدت عالم انسانی

اتحاد اهل عالم درخشان ترین مرحله ای است که حال جامعه انسان رو به آن روان است. اتحاد خانواده، اتحاد دولت شهر و اتحاد ملی مراحل است که بشر آنرا پیوده و با موفقیت پشت سر گذاشته است و امروز اتحاد جهان است که هدف و مقصد بشر سرگردان است. دوران ایجاد کشورها بر اساس ملت‌ها سپری شده و هرج و مرج ناشی از حکومت‌های ملی رو به اوج است پس جهانی که رو به بلوغ است باید این طلسم را بشکند و خود را از شرّ این بت برهاند و وحدت و یگانگی جمیع روابط انسانی را قبول کند و یکباره دستگاهی را براه اندازد که این اصل اصیل وحدت را در آن تجسم بخشد.

حضرت بهاءالله اعلان فرمود: "در این عصر، روحی بدیع سبب حرکت ملل جهان گشته که تا کنون احدی پی به علت آن نبرده و سبب آنرا نشناخته است." (ترجمه)

و به نسل معاصر خود چنین خطاب می فرماید: "ای پسران انسان دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است ... اینست راه مستقیم و اسّ محکم متین. آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند."

و همچنین می فرمایند: "اصلاح عالم و راحت امم ظاهر نشود مگر به اتحاد و اتفاق." و به علاوه شهادت می دهند: "نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد. حق آگاه و گواه این گفتار بوده و هست ... این مقصد سلطان مقاصد و این امل ملوک آمل است و نیز می فرمایند: "ان ربکم الرحمن یحبّ ان یری من فی الاکوان کنفس واحده و هیکل واحد ان اغتموا فضل الله و رحمته فی تلک الایام الّتی ما رأّت عین الابداع شبهها."

وحدت نوع انسان به نحوی که حضرت بهاءالله مقرر فرموده مستلزم آنست که یک جامعه متحد جهانی تشکیل یابد که در آن تمام ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً و برای همیشه متحد گشته و در عین حال استقلال دول عضوش و آزادی و ابتکار مردم آن جامعه تماماً و یقیناً محفوظ مانده باشد این جامعه متحد جهانی تا جائیکه میتوان تصوّرش را نمود باید دارای یک هیئت مقننه باشد که اعضایش به منزله امنای تمام نوع انسان بالمآل جمیع منابع ملل آن جامعه جهانی را در اختیار خود گیرد و قوانینی را وضع کند که برای تنظیم حیات و رفع حاجات و ترمیم روابط جمیع ملل و اقوام لازم و واجب است. در چنان جامعه ای یک هیئت مجریه به پشتیبانی یک نیروی پلیس بین المللی مصوبات هیئت مقننه را اجراء کند. به تنفیذ قوانینش پردازد و وحدت اصلیه تمام جامعه جهانی را حفاظت نماید. و نیز یک محکمه جهانی تشکیل شود که تمام دعاوی حاصله بین عناصر مرگبه این نظام جهانی را داوری کند و حکم نهائی و لازم الاجرائش را صادر نماید. یک دستگاه ارتباطات و مخبرات بین المللی بوجود آید که با سرعتی حیرت انگیز و نظم و ترتیبی کامل به کار افتد و جمیع کره زمین را در بر گیرد و از جمیع موانع و قیود ملی آزاد باشد. یک پایتخت بین المللی به منزله کانون و مرکز اعصاب مدنیت جهانی تعیین شود که کانونی برای تمرکز و توجه قوای وحدت بخش حیات باشد و از آن انوار نیرو بخش و جان افزایش به جمیع جهات ساطع گردد. یک زبان بین المللی ابداع شود و یا یکی از زبانهای موجود انتخاب و علاوه بر زبان مادری در تمام کشورهای فدرال جهانی تعلیم داده شود. یک خطّ و ادبیات جهانی، یک نظام مشترک برای پول و اوزان و مقادیر تعیین شود و روابط و تفاهم بین نژادهای متنوع و ملل جهان را ساده و سهل نماید. در چنین جامعه جهانی علم و دین یعنی دو نیروی بسیار توانای بشر با هم آشتی پذیرد و همکاری نمایند و در پیشرفتشان هماهنگ شوند. در سایه چنین نظامی مطبوعات به اظهار نظرات و عقاید بشر کاملاً میدان دهد و از اینکه مورد سوء استفاده ارباب غرض چه شخصی و چه عمومی قرار

گیرد ابا کند و از قیود نفوذ ملل و دول متنازع رهائی یابد. منابع اقتصادی جهان تحت نظم در آید و از مواد خامش بهره برداری و استفاده شود بازار فروشش توسعه و هماهنگی یابد و محصولاتش به طور عادلانه توزیع شود.

رقابتها و کینه ها و دسائس ملّی از میان برخیزد و تعصبات و عداوتهای نژادی به دوستی و حسن تفاهم و همکاری تبدیل گردد. علل خصومت‌های دینی رفع و موانع و قیود اقتصادی کاملاً الغاء و تفاوت فاحش طبقاتی نابود شود. هم فقر و فاقه و هم مالکیت و ثروت فوق العاده از بین برود و نیروهای عظیمی که در راه جنگ‌های اقتصادی و سیاسی به هدر می‌رود از آن پس معطوف به اهداف لایقی از قبیل توسعه اختراعات و ترقیات فنی و ازدیاد تولیدات و محصولات بشری و ازاله امراض و توسعه تحقیقات علمی و بالا بردن سطح صحت و تشحید و اعتلاء مغز و فکر بشری و بهره مندی از منابع بکر و ناشناخته کره زمین و درازی عمر انسان گردد و به ترویج هر وسیله ای که حیات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقویت کند پردازد.

در چنان جامعه ای یک نظام فدرالی جهانی برقرار گردد که بر جمیع بلاد حکومت نماید و فرمانروای بلا منازع منابع بسیار عظیمش باشد و مرام‌های عالیه شرق و غرب را به هم پیامیزد و طلسم جنگ و بدبختی را بشکند و به استفاده از جمیع منابع موجود در زمین راغب باشد. در چنان نظامی زور خادم عدل و داد شود و بقایش متکی باشد بر شناسائی خداوند یگانه و پیروی از یک دین عمومی. این است هدف و مقصدی که نوع انسان ناگزیر بر اثر نیروهای وحدت بخش حیات به سویش روان است.

حضرت عبدالبهاء می فرماید: "از جمله وقایع جسمیه که در یوم ظهور آن نهال بی‌همال وقوع خواهد یافت علم الهی به جمیع امت‌ها بلند خواهد شد یعنی جمیع ملل و قبائل در ظلّ آن علم الهی که نفس آن نهال ربّانی است در آیند و ملت واحد گردند و ضدیت دینیّه و مذهبیّه و مباینت جنسیّه و نوعیّه و اختلافات وطنیّه از میان برخیزد کلّ دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است ساکن گردند."

و نیز می فرماید: "این موهبت کبری و این منقبت عظمی حال اساسش به ید قدرت الهیّه در عالم امکان در نهایت متانت بنیان و بنیاد یافت و به تدریج آنچه در هویت دور مقدّس است ظاهر و آشکار گردد. الان بدایت انبات است و آغاز ظهور آیات بینات. در آخر این قرن و عصر معلوم و واضح گردد که چه بهار روحانی بود و چه موهبت آسمانی."

اشعیاء نبی که اعظم انبیاء بنی اسرائیل است در دو هزار و پانصد سال پیش بیانی سحر انگیز دارد که سرنوشت بشر و آنچه که در دوره بلوغش باید حاصل کند معین می سازد: "او (پروردگار) در بین امتها داوری خواهد کرد و اقوام بسیاری را مورد ملامت قرار خواهد داد آنها شمشیرهای خود را به گاو آهن تبدیل خواهند نمود و نیزه های خود را به اره مبدل خواهد ساخت دیگر ملتی بر روی ملتی شمشیر نخواهد کشید و دیگر جنگ را نخواهند آموخت" "... و نهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه ای از ریشه هایش خواهد شگفت ... و جهان را به عصای دهان خویش زده شیران را به نفخه لبهای خود خواهد کشت و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم ... و طفل شیر خواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت و در تمامی کوه مقدّس من ضرر و فسادی نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبهای که دریا را می پوشاند."

به همین صاحب مکاشفات در کتاب عهد جدید در مقدمه مقالش راجع به جلال یوم موعود که عالم انسان به دوره نجات و شادمانی فائز شده است بیان مشابهی دارد: "دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چونکه آسمان اول و زمین اول در گذشت و دریا دیگر نمی باشد و شهر مقدّس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است و آوازی بلند از آسمان شنیدم می گفت اینک خیمه خدا با آدمیانست و با ایشان ساکن خواهد بود که ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود و محو خواهد کرد خدا هر اشک را از چشمهای آنها و دیگر مرگ نخواهد بود و نیز ناله و فریاد و درد نخواهد بود زانو که اطوار نخست در گذشت."

کیست که شک و شبهه نماید که وصول به چنین نقطه کمالی یعنی تحقق بلوغ عالم انسانی به نوبه خود فاتحه مدنیته جهانی است که نظیرش را چشم احدی ندیده و شبیهش به تصور احدی در نیامده است؟ کیست که بتواند عظمت مقام مدنیته مقدری را که به تدریج شکفته می شود چنانکه باید در صفحه ضمیرش مرتسم سازد؟ کیست که بتواند بلندی اوج اعلائی را که منزلگاه طیر فکرت انسانی از قفس رسته است تقدیر کند؟ کیست که بتواند فضای جانفزائی را که روان آدمی به پرتو انوار درخشنده حضرت بهاءالله کشف می کند تصویر نماید؟

چه بهتر که این کلمات حضرت بهاءالله را درباره عصر زرین آئین مبارکش که از تشعشع انوارش سراسر کره زمین آئینه جنت ابهی گردد مسک الختام این مقال سازیم که می فرماید: "هذا یوم لایری

فيه الآ انوار التي اشرفت و لاحت من افق وجه ربك العزيز الكريم قد قبضنا الارواح بسطان القدرة و  
الاقتدار و شرعنا في خلق بديع فضلاً من عندنا و انا الفضال القديم هذا يوم فيه يقول الالهوت طوبى  
لك يا ناسوت بما جعلت مؤطى قدم الله و مقرّ عرشه العظيم و يقول الجبروت نفسى لك الفداء بما  
استقرّ عليك محبوب الرحمن الذي به وعد ما كان و ما يكون."

١١ مارس ١٩٣٦